

فصلنامه علمی پژوهش‌نامه فقه و علوم اسلامی
مقاله پژوهشی، دوره ۱، شماره ۲، پاییز ۱۴۰۱، صفحات ۱۴۵ تا ۱۸۲
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۲۲ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۱۲

واکاوی ارتباط مفهوم تقیه و نظریه مقاومت

| مهدی دین دار* | طلبه سطح چهار حوزه علمیه

چکیده

واژه تقیه از جمله واژگان بسیار مانوس در ادبیات دینی شیعه و از مبانی مهم شناخت سیره معصومان علیهم السلام است که از ابتدای مواجهه اسلام با دشمنان همواره مورد توجه رهبران الهی آن بوده و هرگاه سختی‌ها و مشکلات ناشی از این مواجهات در عرصه‌های فردی و اجتماعی رخ می‌نمود، تقیه به‌عنوان راهکاری عقلانی برای پیش بردن اهداف در عین کم کردن دشواری‌ها مطرح می‌شد. در عصر حاضر نیز با توجه به تقابلات متعدد جریان مقاومت اسلامی به سرمداری جمهوری اسلامی ایران با استکبار جهانی و سختی‌های ناشی از این مقاومت، مجدداً عنصر تقیه به‌عنوان راهبردی اساسی مورد بحث و نظر واقع شده است؛ ما در این اثر سعی داریم با پرده برداری از ماهیت حقیقی تقیه و نقد مستندات برخی نگرش‌های مخالف جریان مقاومت نسبت به این مفهوم راقی، ابتناء نظریه مقاومت بر مبانی اصیل اسلامی و عدم تضاد آن با تقیه را تبیین و رابطه برخی راهبردهای فعلی با تقیه در برابر دشمنان را بیان کنیم.

واژگان کلیدی: تقیه، مقاومت اسلامی، جریان مقاومت، سازش، مذاکره، تسلیم، تحریم.

مقدمه

هر قدر که ما سطر به سطر در میان کتاب‌های مربوط به سیره پیشوایان شیعه می‌گردیم، بیش از پیش به این باور می‌رسیم که زندگی مبارک ایشان سرشار از مجاهدت و مبارزه بی‌امان در راه خداوند متعال بوده است، همان‌طور که در زیارت امین‌الله خطاب به ایشان می‌خوانیم «اشهد انک جاهدت فی الله حق جهاده» و این مبارزه تا آخر عمر ایشان نیز ادامه داشته است «حتی دعاک الله الی جواره» (ابن قولویه، ۱۳۵۶: ۴۰)، اما در این میان از دیرباز پرسشی ذهن برخی آشنایان با ادبیات و مفاهیم دینی را به خود مشغول کرده بود و آن اینکه جایگاه تقیه در میان این مبارزه کجا است و آیا وجود چنین مفهومی در میان مفاهیم دینی مغایر با سیره قطعیه ائمه هدی علیهم‌السلام است مبنی بر مبارزه دائمی در راه خدا نیست؟ چگونه ممکن است که تمامی ایشان آنقدر در راه خدا مقاومت کرده باشند تا به درجه رفیع شهادت نائل شوند (صدوق، ۱۴۱۴ق: ۹۸). و از طرف دیگر پیروان خود را مدام به چیزی دعوت کنند که دقیقاً به‌خلاف این سیره قطعیه می‌باشد و علاوه بر آن، این روش را دین خود و دین پدرانشان بخوانند؟ این پرسش همواره در مقاطع مختلف به‌خصوص در برهه‌هایی که شیعیان بیشتر در تقابل با جریانی قرار گرفته‌اند، مورد توجه و محل بحث متفکران اسلامی بوده است؛ در عصر حاضر نیز از آنجا که به برکت نظام جمهوری اسلامی ایران مستضعفان جهان، به پیشوایی تفکر شیعی در مقابل استکبار جهانی قد علم کرده و پرچم جریانی به‌عنوان مقاومت اسلامی در منطقه غرب آسیا، بلکه در میان تمام آزادی‌خواهان جهان برافراشته شده، مسأله تقیه دوباره و این بار از جهتی متفاوت در معرض بحث و نظر قرار گرفته است. برخی در کلمات‌شان جریان مقاومت را مخالف مفهوم تقیه دانسته و با استناد به ادله تقیه، رأی به لزوم سازش به‌معنای وادادگی و تسلیم در برابر دشمن می‌دهند؛ این‌ها گاه با تکرار و تأکید بر آیات و روایاتی که به حق، مؤمنان را به تقیه در برابر دشمنان دعوت می‌کنند، مقاومت اسلامی را مخالفت با این حکم الهی تلقی کرده و از آن کلام حق چنین اراده باطلی می‌نمایند، حال آنکه با تکرار دلیل هرگز شمولیت آن نسبت به موضوع ثابت نخواهد شد. این نوع نگرش با استناد به عنصر تقیه دقیقاً نقطه مقابل آن دیدگاهی است که با نظر به حیات سیاسی معصومان علیهم‌السلام و مبارزه حاد ایشان، تقیه را امری خارج از دین و غیرقابل حمل بر آن می‌دانست. به‌عبارت دیگر، یکی اسلام را براساس ادله مجاهدت تنها دین مبارزه مستقیم و بی‌پرده می‌خواند و دیگری با نظری بدوی به مستندات تقیه، اسلام را دین سازش، تسلیم و همراهی با دشمن برای حفظ جان و مال می‌داند؛ حال آنکه اسلام نه مانعست مبارزه بدون تدبیر است و نه دین‌گرنش در برابر باطل برای حفظ جان و مال در هر شرایطی و به هر قیمتی.

در این اثر تلاش ما این است که آنچه اخیراً از طرف برخی در راستای ترویج نظر دوم و تحکیم اسلام‌سازش در برابر اسلام مقاومت مطرح شده را به بوته نقد گذاشته و ثابت کنیم ادله مطرح شده از طرف ایشان برای تئوریزه کردن تسلیم در برابر دشمن آن هم از راه دین و مفهومی همچون تقیه، تحریف کلام از موضع خود و ضعیف‌تر از آن است که بتواند چنین مطلبی را ثابت کند؛ پس ایشان باید به جای طرح چنین نگرش‌هایی در تربیون‌های عمومی و در میان مردم، ابتدا مبانی خود را در مجامع علمی محکم و سپس به میان جامعه ببرند.

از آنچه در بند پیش گفتیم روشن می‌شود که هدف ما در این سطور، نقد نگرش‌های یک‌جانبه و غیرجامع به مقوله تقیه است و به همین دلیل ذکر سه نکته پیش از اتمام مقدمه ضروری می‌نماید:

نخست: از آنجا که بررسی دقیق و اظهار نظر نهایی درباره تقیه مستلزم مطالعات و فحوص کامل و دقیق منابع دینی است و نویسنده، نه ادعایی نسبت به این مطلب دارد و نه قصد آن را، می‌گوئیم که آنچه در این مقاله گفته می‌شود، تنبیهی است نسبت به کامل نبودن استظهارات و استدلال‌های مطرح شده از سمت قائلان به نظریه مذکور و تمام سعی نگارنده در این مقام بر این بوده است که دلایلی که از سمت آنان در این زمینه مطرح شده را طرح و با خلدش نسبت به دلالت خود این دلایل و موارد نقض آن در داده‌های دینی دیگر، تامّ نبودن این استدلال‌ها را ثابت کند.

دوم: آنچه در این اثر ما قصد نقدش را داریم ادله‌ای می‌باشد که در زمینه مدّعی مذکور، از سمت قائلان به آن مطرح شده و نویسنده به آن دست یافته است؛ به تعبیر دیگر، ما آن چیزی را نقد می‌کنیم که به آن دسترسی داشته و در میان کلمات آقایان استناد به آن را دیده‌ایم؛ حال ممکن است کسی دلیل و یا دلایلی بر این‌ها بیافزاید که آنگاه باید دلالت آن‌ها مجدداً به‌طور تفصیلی بررسی و مورد بحث قرار گیرد؛ پس قصد ما اثبات قصور ادله مذکور نسبت به مدّعی لزوم تقیه به معنای سازش و تسلیم در برابر دشمن (چه به شکل مطلق و چه در بعضی موارد) می‌باشد، نه بیان تفصیلی نحوه مواجهه با آنان و عمل براساس تقیه؛ هر چند که گاهی برای هدف خود به ناچار تصویر صحیح‌تر و نزدیک‌تر به واقع را نیز ارائه داده‌ایم.

سوم: ما در بخش نخست مقاله برای آشنایی اجمالی مخاطب و تشکیل نگاه صحیح و دقیق در ذهن او نسبت به این مطلب، مباحثی در باب مفهوم شناسی طرح کرده‌ایم؛ پس از آنکه مخاطب به‌طور خلاصه معنای صحیح تقیه را متوجه شد، در بخش دوم ضمن طرح برخی ادله مطرح شده از آیات و روایات درباره حکم تقیه، به تفصیل به دلالت این ادله بر تقیه در شرایط مختلف و نحوه آن پرداخته‌ایم؛ در بخش سوم نیز محور اصلی بحث‌هایمان این است که تشخیص شرایط تقیه‌ای برعهده کیست و همچنین به تبع، برخی عناوینی را که مرجع تشخیص براساس آن تصمیم می‌گیرد

ذکر کرده و این بخش را در دو محور فردی و اجتماعی سامان داده‌ایم؛ در نهایت در فصل چهارم، به‌طور خاص با توجه به بخش پایانی فصل پیشین، برخی شرایط و معدّات دخیل در تصمیم‌گیری‌های کلان کشور در رابطه با تقابلاتی که می‌تواند محلّ تقیّه باشد را مطرح کرده‌ایم تا با توجه به کلیات مطرح‌شده در مباحث پیشین، به تطبیق مصداقی آن با وضعیّت حال حاضر جمهوری اسلامی ایران نیز پرداخته باشیم.

نخست. مفهوم‌شناسی تقیه

تقیّه در لغت

تقیّه در لغت از ماده "وقی" و از نظر هیئت، بر وزن فعلیه و مصدر یا اسم مصدر ثلاثی مجرّد است (صفری، ۱۳۸۱: ۴۵-۴۳).

برخی محققان کوشیده‌اند معنای دقیقی در لغت فارسی برای تقیّه ذکر کنند و از آنجا که تقیّه را از ریشه وقی می‌باشد، "وقی" در این زبان به نگره‌داری ترجمه شده، همچون تقوا، تقیّه را به مصداق خاصی از آن یعنی خود نگره‌داری ترجمه کرده‌اند (صفری، ۱۳۸۱: ۴۴). اما با رجوع به لغت‌نامه‌های زبان عربی به‌وضوح می‌توان دریافت که لغویون علاوه بر معنای صیانت و نگره‌داری، معنای حذر و نوعی ترس را نیز از این دو کلمه می‌فهمیده‌اند.^۱ (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق: ۴۰۲/۱۵ و فیروزآبادی، ۱۴۱۵ ق: ۴/۴۶۴).

با تمام آنچه ذکر شد، به‌دلیل گستره مفهومی کلمه تقیه، پیدا کردن واژه‌ای فارسی که دقیقاً هم معنا و مترادف با آن باشد، بسیار مشکل می‌باشد؛ به همین خاطر است که اگر بخواهیم واژگانی چون استتار، به‌طور مکتوم عمل کردن و یا کار تشکیلاتی را برای تقریب به ذهن در برابر این کلمه به‌کار ببریم، قطعاً نتوانسته‌ایم معنای این مفهوم را به‌طور کامل برسانیم؛ چراکه گستره تقیه این‌ها را دربرمی‌گیرد، ولی یقیناً تقیّه از این‌ها عمیق‌تر و وسیع‌تر است (خامنه‌ای، ۱۳۹۶: ۳۳۶).

تقیّه در اصطلاح

واژه تقیّه از جمله کلماتی است که استفاده از آن در ادبیات دینی و مذهبی رواج بسیار دارد و در آیات قرآن و روایات متعددی - که در این نوشته به برخی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد- بر ضرورت وجود آن در حیات مؤمنان تأکید شده است و به‌حدّی که در برخی عبارات آن را اساساً شرط ایمان می‌دانند؛ با تمام این اوصاف، تقیّه را می‌توان به‌عنوان یکی از مفاهیم دینی شناخت که تصوّر عموم جامعه درباره‌اش، مغایر با چیزی است که شرع مقدّس از آن اراده کرده است. تصوّر بسیاری درباره‌ی تقیّه این می‌باشد که انسان وقتی قصد دارد عمل واجبی را انجام دهد و راهی را که وظیفه او است، طی کند، اگر خطر و یا ضرری متوجّه او شد از این کار صرف نظر کند که چنین باوری نسبت به معنای تقیّه بسیار اشتباه می‌باشد. (خامنه‌ای، ۱۳۹۶: ۳۳۶ و ۳۳۷).

معنایی که پیش‌تر در تعریف تقیه از نگاه مردم ذکر شد، مغایر و بلکه ضد آن چیزی است که روایات شیعه نسبت به واژه تقیه مدنظر داشته‌اند؛ به این بیان که تقیه از دیدگاه معصومان صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین نه تنها به معنی انجام ندادن و نپیمودن راه نیست، بلکه دقیقاً به عکس آن و به معنی انجام دادن واجب به شکلی است که «حتماً انجام بگیرد و آسیبی به آن کار نرسد» (خامنه‌ای، ۱۳۹۶: ۳۳۷). بنابر این تقیه اجمالاً وسیله‌ای است برای رساندن انسان به هدف به هدفش.

تقیه به معنای کار نکردن نیست، بلکه به معنای کار کردن، منتها کار موقفیت‌آمیز کردن است. تقیه به معنای راه رفتن و به طرف مقصد راه پیمودن می‌باشد، منتها در صورتی که کوه وجود داشته باشد، از داخل کانال رفتن است، از زیر رفتن می‌باشد، از راه انحرافی رفتن است، پس رفتن، پیمودن و عمل در آن می‌باشد (خامنه‌ای، ۱۳۹۶: ۳۵۸).

اساساً اگر بخواهیم تقیه را به معنای کار نکردن و کنار گذاشتن حرکت به بهانه مشکلات و سختی‌هایی که سر راه است بگیریم، بسیاری از آیات قرآن کریم که امر به مجاهدت و تحمل شدائد و سختی‌ها در راه خدا می‌کند و روایات متعدّد وارد شده در این باب با وجود تقیه دیگر موضوعی نخواهند داشت. همچنین بسیاری از رفتارها و دستورات رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در صدر اسلام را با این منطق نمی‌توان توجیه کرد؛ چراکه می‌دانیم سختی‌ها و مصائب بسیاری تحمل شد تا دین مبین اسلام به درجه‌ای از بازدارندگی رسید که مردم گروه‌گروه بدون آزار و اذیت مشرکان به دین خدا وارد شدند. اجمال مطلب این است که اگر کسی تقیه را به معنای کار نکردن و تعطیل کردن و منصرف شدن از راهپیمایی و وصول هدف بگیرد، این نشان می‌دهد که با مبنای تشیع و با مبنای ائمه (علیهم‌السلام) در باب تقیه اصلاً آشنایی ندارد، اگر کسی تقیه را به این معنی بگیرد و از این رو بگوید «یعنی چه؟ چرا تقیه نمی‌کنید؟» یعنی چرا این راه را می‌پیمایید، خب اگر معنی تقیه این باشد که او ایلا است، دینی باقی نمی‌ماند به واسطه‌ی تقیه! (خامنه‌ای، ۱۳۹۶: ۳۶۵).

همان‌طور که ذکر شد، تقیه وسیله و ابزاری برای رساندن انسان به هدفش می‌باشد؛ اما در اینجا ممکن است پرسشی پیش بیاید و آن اینکه آیا هر وسیله‌ای که انسان را به هدف برساند، ولو اینکه خودش مغایر با هدف باشد، می‌توان نامش را تقیه گذاشت یا ابزار مخصوصی مدنظر ما است؟

پاسخ این است که در منطق اسلام علاوه بر هدف انسان که باید هدف مقدسی باشد، وسیله او نیز باید متناسب و هم‌سنخ با هدفش باشد. به تعبیر دیگر، نمی‌شود انسان به هدف امری پاک و مقدّس و در راستای فراگیر کردن فضیلت‌ها پیش برود، اما ابزار او در این مسیر آلوده، نامقدّس و ضدفضیلت باشد. این نوع حرکت از نظر اسلام کاملاً مردود است (خامنه‌ای، ۱۳۹۶: ۳۴۱). بنابراین تقیه

به‌عنوان ابزار مورد قبول و عنایت اسلام، هرگز به معنی زیر پا گذاشتن اصول انسانی و اسلامی به‌منظور به‌دست آوردن اهداف هر چقدر هم که مقدس باشند، نیست.

آقای نعمت‌الله صفری در کتاب نقش تقیه در استنباط پس از ذکر حدود ۸ تعریف مطرح شده توسط علمای شیعه و سنی و نقد آن‌ها تعریفی نسبت به تقیه ارائه داده‌اند که نسبت به دیگر تعاریف جامع و مانع‌تر به‌نظر می‌رسید، به همین خاطر ما این تعریف را به‌عنوان تعریف برگزیده مطرح و مباحث خود را براساس آن سامان می‌دهیم. ایشان تقیه را این‌چنین تعریف کرده‌اند: «تقیه، مخفی کردن حق از دیگران یا اظهار خلاف آن است، به جهت مصلحتی که مهم‌تر از مصلحت اظهار آن می‌باشد» (صفری، ۱۳۸۱: ۵۱).

اطلاقات تقیه

۱. حفظ نظم و مراقبت کردن اصول و برنامه‌های مقرر

«ازجمله یکی از چیزهایی که انسان را به هدف می‌رساند، حفظ نظم و مراقبت کردن از اصول و برنامه‌ای است که برای او مقرر شده؛ هرگز در مراعات برنامه‌ریزی که برای رسیدن به هدف بر او مقرر شده، لاپالی‌گری به خرج ندهد، این از چیزهایی است که انسان را به هدف نزدیک می‌کند» (خامنه‌ای، ۱۳۹۶: ۳۴۱).

بنابراین اگر کسی به بهانه تقیه از لوازم اهداف اصلی خودش که اساساً تقیه تنها ابزاری برای رسیدن به آن است دست بکشد، تقیه‌اش نه تنها وسیله‌ای پیش‌برنده به‌سوی هدف نیست، بلکه اتفاقاً هرچه بیشتر از این عنصر استفاده کند، از هدفش دورتر و تصویر هدف نزد او محوتر می‌شود و این قطعاً آن تقیه‌ای که از مختصات مؤمنان شمرده شده، نیست. کسی که تقیه می‌کند، تمام توجهش سمت هدفی است که می‌خواهد به‌سوی آن برود؛ او تمام مسیرهای ممکن را در نظر می‌گیرد و بهترین راه را انتخاب و براساس اصولی که هدفش اقتضاء می‌کند به آن سمت حرکت می‌کند. به همین دلیل فراموش کردن هدف و اصول متناسب با آن، آفتی است که می‌تواند از اساس تقیه را مخدوش، بلکه به ضد خودش تبدیل کند. البته همان‌طور که پس از این خواهد آمد، لزومی ندارد کسی که تقیه می‌کند دائماً و بدون توقف به یک جهت و یکنواخت حرکت کند، چه‌بسا لازم باشد جایی نحوه حرکت، سرعت و حتی جهت حرکتش را برای مدت کوتاهی تغییر دهد، اما تمام این کارها را آگاهانه و با توجه به هدف و برنامه‌اش انجام می‌دهد، از این‌رو در جایی که بستر آماده حرکت او باشد، با سرعت هرچه تمام‌تر مستقیماً به سمت اهدافش می‌تازد.

۲. استتار و کتمان

از جمله عواملی که انسان را به سمت هدف سوق می‌دهد و موانع را از سر راه او برمی‌دارد، استتار و کتمان است. هر آن کس که در حال مبارزه با ظالمی می‌باشد، باید تا حد امکان، نفس مبارزه و روش‌های خود را از دشمنش پنهان کند؛ چراکه اگر پنهان نکرد، واضح است که دشمن وقتی اهداف و بلکه وجودش را مورد تهدید ببیند، بدون واکنش نخواهد نشست و دست به مقابله جدی خواهد زد و این موضوع حتی اگر به شکست نینجامد هم موجب ناهمواری مسیر و سختی حرکت به سمت پیروزی خواهد شد؛ به همین دلیل است که ائمه علیهم صلوات‌الله در روایات متعددی شیعیان را به استتار و کتمان در مسیر حرکت به سمت هدف توصیه و بلکه مأمور می‌داشته‌اند (خامنه‌ای، ۱۳۹۶: ۳۴۲).

۳. انجام کار به صورت تشکیلاتی

یکی دیگر از مواردی که می‌تواند به افزایش استقامت و سرعت شیعیان در حرکت به سمت اهداف‌شان کمک کند، داشتن رابطه مستمر و ضابطه‌مند با امام و دیگر شیعیان است که از این طریق هم تصمیمات امام علیه‌السلام به‌عنوان مصدر واحدی که همه از آن الهام می‌گیرند، سریع‌تر به آنان ابلاغ شود و هم بتوانند با تواسی یکدیگر به استقامت و هم‌اندیشی در موارد مختلف، کارهایشان را با هم هماهنگ کنند. مطمئناً چنین رابطه‌ای می‌تواند سرعت حرکت شیعیان به سمت اهداف‌شان را بسیار بیشتر کند (خامنه‌ای، ۱۳۹۶: ۳۴۳).

همان‌طور که پیش از این گذشت، ما تقیه را هرگز به معنای ترک مبارزه در راه هدف نمی‌دانیم، بلکه تقیه یک تاکتیک و نعل واژگونه برای پیشبرد اهداف به حساب می‌آید. اما در اینجا پرسشی ممکن است مطرح شود و آن اینکه چه گستره‌ای از واجبات را می‌توانیم برای رسیدن به هدف و باز نماندن از مسیر ترک کنیم؟ به تعبیر دیگر، ملاک و فارق واجباتی که برای رسیدن به مقصود می‌توانیم ترک کنیم از غیر آن‌ها چیست؟ آیا می‌توان هر واجبی را به بهانه حرکت به سمت هدف ترک کرد؟

شما در بعضی از روایات می‌بینید که به افراد می‌گویند: «ستدعون إلی سبی فسبونی»؛ از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و از دیگران نقل شده که شما را دعوت می‌کنند به اینکه، به من دشنام بدهید، شما هم دشنام بدهید، فحش است و موج هوا می‌شود و از بین می‌رود، اما به شما می‌گویند که از راه ما برگردید، شما برنگردید «ستدعون إلی البراءة منی... فلا تبرءوا منی»؛ می‌گویند از راه علی (علیه‌السلام)، از هدف علی (علیه‌السلام) دست بردارید، این را نه، انجام ندهید. ببینید آنجایی که جای عمل است، جای هدف می‌باشد، جای رسیدن به مقصد و منزل علی (علیه‌السلام) است، اینجا باید رفت، هر چه می‌شود بشود، اما آنجایی که مسئله، مسئله یک لفظ زبانی می‌باشد، لفظ

زبانی‌ای که انجام دادن این تلفظ موجب می‌شود که انسان از راه بماند، اینجا می‌گویند صبر بکن (خامنه‌ای، ۱۳۹۶: ۳۶۶ و ۳۶۷).

مثال دیگری که می‌توان برای این نوع عملکرد زد، در وضو است. برای مثال معلی بن خنیس به‌عنوان یکی از یاران امام صادق علیه‌السلام اگر برود در مسجدی که محل رفت و آمد برخی دشمنان نیز هست، با آداب شیعه وضو بگیرد، همه او را می‌شناسند و به مخالفت کردن و آسیب رساندن به او و همفکرانش می‌پردازند و این‌ها در اثر فشارها و سختی‌های زیاد، از هدف‌شان باز مانده و یا با دشواری بیشتری به آن سمت حرکت می‌کنند؛ در چنین حالتی امام به پیروان‌شان دستور می‌دهند که به روش اهل سنت وضو بگیرند تا شناخته نشده و در نتیجه از هدف خود باز نمانند (خامنه‌ای، ۱۳۹۶: ۳۶۶ و ۳۶۷).

بنا به آنچه گذشت ملاک در کنار گذاشتن واجبات در تراحمات این است که در مسیر هدف نباشند و اگر واجبی در مسیر هدف تقیه بود، انسان اجازه ندارد آن را کنار بگذارد، ولو اینکه به قیمت جانش تمام شود؛ چراکه او در غیر این موارد اگر جان خود را حفظ می‌کند، برای این است که بتواند به سمت هدف حرکت نماید. حال اگر جایی حرکت به سمت هدف فقط مستلزم فدا کردن جانش باشد، دیگر کنار گذاشتن وظیفه به بهانه تقیه معنایی نخواهد داشت (مکارم‌شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۹۸). در محرمات نیز وضع به همین ترتیبی است که ذکر شد، تنها با این تفاوت که در واجبات ترک عمل می‌باشد که از طرف خداوند متعال در آن شرایط خاص اجازه داده شده است و در محرمات ارتکاب آن.

دوم. برخی ادله حکم تقیه و گستره شمولیت آن‌ها

در این بخش قصد داریم تا با ذکر برخی ادله جواز تقیه و بررسی آن‌ها به دایره شمولیت حکم تقیه نسبت به موضوعات مختلف پردازیم، به این بیان که گاهی اوقات خداوند متعال مکلفان را امر به تقیه کرده و گاهی نیز تقیه را برای ایشان جایز ندانسته و گاهی نیز آن‌ها را مخیر بین تقیه و عدم تقیه کرده است. پس از اثبات این مطلب باید به این پردازیم که اگر در موارد مختلف مکلف شک در وظیفه خود داشت که آیا باید تقیه‌ای عمل کند یا وظیفه او عمل غیرتقیه‌ای است، اصل بر کدام نوع عملکرد می‌باشد؛ آیا باید تقیه کند یا وظیفه دیگری دارد؟ بعد از تأسیس اصل، پرسش دیگری پیش می‌آید و آن اینکه ادله حکم به تقیه و حکم به عدم آن آیا می‌تواند در این رابطه به ما ملاک و مناطی درباره موضوع تقیه (شرایطی که در آن باید تقیه کرد) از غیر آن بدهد یا اینکه کشف موارد تقیه از طرف مقابلش به اصطلاح توقیفی بوده و تنها با بیان مستقیم آیات و روایات ممکن است؟

آیات

۱. آیه نهی از ولایت کفار

خداوند متعال در سوره مبارکه آل عمران آیه ۲۸ می‌فرماید "لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين و من يفعل ذلك فليس من الله في شيء الا ان تتقوا منهم تقاه" مؤمنان نباید کافران را به جای اهل ایمان محبوب و دوست بگیرند و هرکس چنین کند در هیچ (پیوندی) با خداوند نیست، مگر اینکه از آنان تقیه کنید.

در این آیه مبارکه خداوند متعال مؤمنان را از اظهار دوستی و محبت با کفار در برابر مؤمنان نهی می‌کند، مگر در شرایطی که بخواهند نسبت به آنان تقیه و از شر آنان پرهیز کنند.

همان‌طور که در بخش معنای لغوی تقیه به آن اشاره‌ای شد، تقیه از ماده وقی و به معنی صیانت و خود نگه‌داری است. در این آیه شریفه نیز خداوند متعال از رابطه ولایی مؤمنان با کفار نهی فرموده و نهی الهی نیز ظاهر در حرمت می‌باشد؛ بنابراین آیه شریفه حرمت این رابطه را می‌رساند؛ اما پس از نهی خداوند و بیان عقوبت این رابطه، استثنائی نسبت به این حکم مطرح شده است و آن حالتی می‌باشد که مؤمنان بخواهند از خود صیانت و نگه‌داری کنند. ظاهر این استثناء به‌وضوح دلالت بر جواز برقراری رابطه با کفار در این حالت دارد.

مفسر بزرگوار علامه طباطبایی^{قدس سره} در تفسیر این آیه برگزیدن کفار به‌عنوان ولی - که خداوند متعال از آن نهی کرده است - را به معنی دوستی و اثر پذیری از آنان در شئون مختلف زندگی، اتصال به آنان و انفصال از مؤمنان دانسته‌اند (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۵۱/۳) و بنا بر همین معنا استثناء حالت تقیه را از ولایت کفار استثناء منقطع می‌دانند؛ چراکه دوستی و نزدیک شدن به کسی از روی ترس و ظاهر کردن آثار محبت نسبت به او غیر از پذیرفتن ولایت او که یک امر قلبی و درونی است، می‌باشد (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۵۳/۳).

به تعبیر دیگر اگر بخواهیم فراز موردنظر از آیه را با توجه این مطلب به فارسی توضیح بدهیم، چنین می‌شود: مؤمنان نباید کفار را (قلباً و باطناً) دوست خود قرار دهند، مگر زمانی که از آنان تقیه می‌نمایند (که در این صورت می‌توانند ظاهراً و نه قلباً نسبت به آنان اظهار دوستی کنند).

در حقیقت ایشان می‌گویند در این آیه شریفه نمی‌توانیم بگوئیم چون حالت تقیه از نهی پذیرش ولایت کفار استثناء شده است، پس می‌توان در حالت تقیه ولایت آنان را پذیرفت و با ایشان ظاهراً و باطناً هم‌جبهه شد، بلکه در شرایط تقیه‌ای تنها اظهار ولایت به آنان مجاز می‌شود. بنابراین نمی‌توانیم بگوئیم خداوند متعال به مسلمانان در هنگام خطر اجازه پذیرش ولایت کفار را به‌طور مطلق (اعم از

ظاهری و قلبی) داده است. جناب شیخ صدوق نیز در کتاب اعتقادات‌شان این آیه شریفه را حمل بر اظهار ولایت نسبت به کفار کرده‌اند (صدوق، ۱۴۱۴ق: ۱۰۸).

نکته دیگر در مورد آیه اینکه در اینجا واژه تقیه ظاهرش مطلق بوده و هر نوع پرهیزی از کفار را دربرمی‌گیرد. یعنی اگر تنها ما بودیم و این آیه می‌توانستیم به استناد اطلاق آن هر کجا که به هر نحوی از سوی کفار احساس خطر کردیم، چه به شکل فردی و چه اجتماعی با همین عنوان استثناء اظهار ولایت و تقیه، برخی مبانی را کنار گذاشته و خود را از هر فشاری از سمت آنان مصون بداریم. برخی با این تلقی ابتدایی قائل‌اند هر کجا خطری مسلمانان را تهدید می‌کند، می‌توانند ولایت کفار را بپذیرند، حال آنکه خواهد آمد چنین برداشت ناقصی با بسیاری از آیات مبارکه قرآن کریم، تعداد زیادی از روایات معتنا به و مسلمات تاریخی ناسازگار است، به همین خاطر ما با بررسی‌هایی در این سه محور، نشان خواهیم داد که چنین تفسیری از تقیه نه تنها مطابق با واقع نیست، بلکه شاید بتوان آن را ابتدال تقیه و تبدیل آن به مخدّری بر ضد این تاکتیک پیش‌برنده دانست.

نقد ابتدال تقیه

در این بخش قصد داریم تا با توجه به مسأله‌ای که پیش از این مبنی بر جواز مطلق پذیرش ولایت کفار در مواجهه با خطر توسط مسلمین نقل شد به ادله‌ای پردازیم که در تضاد با چنین تفسیری بوده و باید در فهم این آیه شریفه آن‌ها را هم مدنظر قرار داد تا جامعیت دریافت‌ها و رفتارهای متناسب با این مبانی حفظ شود.

روش کار ما در این قسمت به این شکل خواهد بود که ابتدا متن و ترجمه آیه و یا خبر موردنظر را آورده و روش استدلال خود به آن دلیل را تقریر می‌کنیم.

الف) آیات مقید تقیه

در میان آیات متعدّد قرآن کریم که در این زمینه قابل استناد هستند ما به بیان سه آیه اشاره می‌کنیم که به وضوح می‌توان از آن‌ها شرایطی را برداشت کرد که وظیفه مسلمانان غیر از تقیه است و آنان برای دستیابی به رضایت خداوند متعال مأمور به استقامت و تحمّل شدائد هستند.

۱. اذیت شدن در راه خدا، بهتر از عذاب

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ» (عنکبوت/ ۱۰).

و بعضی مردم می‌گویند: ما به خدا ایمان آوردیم و چون رنج و آزاری در راه خدا ببینند فتنه و عذاب خلق را با عذاب خدا برابر شمرند و هرگاه ظفر و نصرتی از جانب خدایت رسید گویند: ما هم با شما بودیم. آیا خدا بر آنچه در دل‌های خلایق است داناتر نیست؟

تقریر استدلال

این آیه با اشاره به اذیت شدن کسانی که به زبان خود را مؤمن می‌خوانند در راه خدا اذیت می‌شوند و اکنش آن‌ها به این آزمایش را بیان می‌کند. مرحوم علامه طباطبایی رحمه‌الله در تفسیر این آیه می‌فرماید: زمانی که اینان به سبب ایمان به خدا اذیت شوند، عذاب و اذیتی را که از سوی کفار به آن‌ها می‌رسد، به منزله عذاب خدا که واجب‌الاحتراز است قرار می‌دهند و به همین خاطر و از هراس فتنه کفار دست از ایمان خود می‌کشند، در حالی که عذابی که از سوی کفار می‌رسد، در نهایت با نجات و یا مرگ‌شان به پایان می‌رسد و قابل‌قیاس با عذاب عظیم و ابدی خداوند متعال نیست (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۰۵/۱۶).

به همین بیان آیه شریفه موضعی را مطرح می‌کند که مؤمنان باید بین آزار و اذیت دیدن از مردم و عذاب خداوند متعال یکی را انتخاب کنند؛ یا اذیت شدن از سمت مردم را برای خدا بپذیرند و یا با کنار گذاشتن ایمان دچار عذاب ابدی شوند. بنابراین می‌توان گفت که این آیه شریفه اطلاق جواز تقیه در آیه ۲۸ سوره مبارکه آل‌عمران را از بین می‌برد؛ چراکه معنا ندارد خداوند متعال مطلقاً رخصت در تقیه بدهد، اما عامل به آن را تهدید به عذاب کند. از اینجا اجمالاً می‌توان به این رسید که تقیه دارای قیود و ثغوری است و این قیود مانع از این می‌شود که بگوییم هر کجا خطری مسلمانان را تهدید کرد، مطلقاً مجاز به تقیه‌اند، بلکه با شرایطی تقیه مجاز بوده و در شرایطی دیگر غیر مجاز و موجب عذاب می‌شود. هر چند که بیان جامع جزئیات قیود موضوع تقیه نیاز به بحث مفصل و اجتهادی دارد، اما از این پس سعی خواهیم کرد به اقتضای مباحث و ادله اشاره‌ای به این قیود که حتماً در سرنوشت بحث‌هایمان مؤثر است، داشته باشیم.

۲. خداوند متعال مشتری انفس مؤمنان

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (توبه/ ۱۱۱).

ترجمه: خداوند از مؤمنان، جان‌ها و اموال‌شان را خریداری کرده که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که:) در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده حقی

است بر او که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!

تقریر استدلال

خداوند متعال در این آیه شریفه خودش را مشتری جان‌ها و اموال مؤمنان در ازای بهشت معرفی می‌کند، درحالی‌که آن‌ها در راه بجنگند، بکشند و کشته شوند. همان‌طور که به‌وضوح روشن است حیات مادی انسان نزد خداوند متعال بسیار با ارزش می‌باشد، به‌حدی که در قرآن کریم فرموده «من قتل نفساً فکأنما قتل الناس جميعاً» هرکس یک نفر را بکشد، انگار همه مردم را کشته است و در جای دیگر از اینکه انسان خودش را با دست خود به هلاکت بیاندازد، نهی می‌کند. اما همان‌طور که دیدیم، در سوره مبارکه توبه آیه یکصدویازدهم نه‌تنها مؤمنان را تشویق به مقابله و جنگ با کفار می‌کند، بلکه خود را مشتری جان و اموال آن‌ها معرفی می‌کند. حال با توجه به این آیه آیا می‌توان گفت نظر اسلام این است که هرگاه خطری مسلمانان را تهدید کرد باید دست از مبارزه کشیده و به بهانه حفظ جان و مال خود را به‌سختی نیانداخت؟ قطعاً پاسخ منفی است و شرایطی وجود دارد که مسلمانان نه‌تنها در آن دچار سختی می‌شوند، بلکه این سختی در مال و جان آن‌ها خواهد بود و خداوند دچار این سختی شدن را فوز عظیم می‌داند، بنابراین با استناد به این آیه می‌توان گفت تقیه‌ای که در آیه ۲۸ سوره مبارکه آل عمران به آن اشاره شد، واجب نبوده و مخالفت با آن ممکن است، اقلأً در برخی شرایط موجب رستگاری و فوز بزرگ شود.

۳. سختی کشیدن، همچون پیشینیان

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِبًا وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» (بقره/۲۱۴).

آیا گمان کردید داخل بهشت می‌شوید، بی‌آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها به آن‌ها رسید و آنچنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند، گفتند: «پس یاری خدا کی خواهد آمد؟! آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!

تقریر استدلال

این آیه شریفه درحال مقابله با باوری می‌باشد که ممکن است در ذهن مسلمانان باشد که بدون سختی و دردسر وارد بهشت خواهند شد. خداوند متعال ضمن ترسیم شرایطی خاص برای مسلمانان، ضمن هشدار به آنان می‌فرماید گاهی آنقدر به پیامبران گذشته و مؤمنان به آن‌ها فشار می‌آید و دچار سختی‌های گوناگون مالی و جانی می‌شدند که ملتسانه به‌دنبال یاری از سوی خداوند

متعال می‌گشتند؛ شما نیز اگر بخواهید وارد بهشت شوید، دچار چنین سختی‌هایی خواهید شد و البته در عین حال برای دلگرمی دادن به آن‌ها می‌فرماید: «آگاه باشید یاری خدا نزدیک است!» با نگاه به این آیه و شرطی که برای بهشت رفتن ذکر می‌شود به خوبی درمی‌یابیم که حداقل در برخی حالات لازمه سعادت، مقاومت در برابر سختی‌ها و شدائد است؛ بلکه شاید بتوان با توجه به سیاق استفهامی آیه و دربرگیری مخاطبان آن، دچار شدن به این سختی‌ها را برای رسیدن به بهشت ضروری دانست.

نقد استدلال به این آیه

ممکن است در نقد استدلال به آیه سوم گفته شود از این آیه شریفه به وضوح می‌توان اصل ثبوت سختی برای مسلمانان را استفاده کرد، اما سختی‌های مورد بیان این آیه شریفه اعم از دشواری‌های مسبب از تکالیف شرعی و سختی‌های معلول از مقابله مسلمین با کفار می‌باشد، به همین خاطر ممکن است گفته شود استدلال به این آیه برای مدعای ما (عدم وجوب تقیه در تمام حالات) قاصر می‌باشد. توضیح اینکه امکان دارد بلکه واقع است که مسلمانان هرچند حتماً سختی‌هایی خواهند کشید، در عین حال خداوند متعال این‌طور اراده فرموده است که کمترین میزان دشواری و سختی به آن‌ها برسد و به همین خاطر حکم تقیه را برای ایشان وضع کرده است تا از ناحیه دشمنان مورد تهدید قرار نگرفته و تنها بار سختی و مسئولیت تکلیف را برعهده داشته باشند.

ب) روایات مقید تقیه

۱. تقدّم دین بر جان و مال

عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) كَانَ فِي وَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لِأَصْحَابِهِ... إِذَا حَضَرَتْ بَلِيَّةٌ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ وَ إِذَا نَزَلَتْ نَارٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْهَالِكَ مَنْ هَلَكَ دِينُهُ وَ الْحَرِيبَ مِنْ حَرْبٍ دِينُهُ أَلَا وَ إِنَّهُ لَأَفْقَرُ بَعْدَ الْجَنَّةِ - أَلَا وَ إِنَّهُ لَأَغْنَى بَعْدَ النَّارِ - لَأَيَفَكُ أُسِيرُهَا وَ لَأَيَبْرَأُ ضَرِيرُهَا (كلینی، ۱۴۰۷ق: ۲/۲۱۶).

ترجمه: (سلسله سند روایات به اختصار در ترجمه ذکر نمی‌شود). امام صادق علیه السلام فرمود: در ضمن سفارش امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحابش این است: ... پس چون بلائی فرا رسد، اموال خود را سپر جان‌تان سازید و چون حادثه‌ای پیش آمد، جان خود را فدای دین‌تان کنید و بدانید که هلاک شده کسی است که دینش تباه شود و غارت زده کسی است که دینش را برابیند، همانا پس

از رسیدن به بهشت نیازی نیست و بعد از دوزخ بی‌نیازی نیست اسیر دوزخ آزاد نشود و نابینایش بهبودی نیابد (مصطفوی، ۱۳۶۹: ۳۰۶/۳).

تقریر استدلال

سند این روایت شریفه بنا بر تحقیق، صحیح می‌باشد؛ همان‌طور که در متن و ترجمه این روایت شریفه روشن است، امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در وصیت خویش خطاب به اصحاب این‌طور می‌فرماید که اگر بلایی رسید اموال‌تان را سپر جان‌هایتان و جان‌هایتان را سپر دین‌تان قرار دهید. از این روایت شریفه به‌خوبی برداشت می‌شود که حداقل در برخی موارد انسان باید جان خود را برای حفظ دینش به‌خطر بیاندازد. بنابراین به‌وضوح این روایت نیز اطلاق تقیه آیه مذکور در برابر کفار را از بین می‌برد و اشاره به شرایطی می‌کند که در آن دین مقدم بر جان و مال است.

۲. بذل مال و جان در راه دین

مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الثُّعْمَانِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ كَانَ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ ص لِعَلِيٍّ (ع) أَنْ قَالَ يَا عَلِيُّ أَوْصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخِصَالٍ فَاحْفَظْهَا عَنِّي ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَعْنِهِ ... وَالْخَامِسَةُ بَدْلُكَ مَالِكَ وَدَمَكَ دُونَ دِينِكَ ... (کلینی، ۱۴۰۷: ۷۹/۸).

امام صادق علیه‌السلام نقل می‌فرماید در وصیت پیامبر صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خطاب به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آمده بود، ای علی من تو را در نفس خودت به بعضی ویژگی‌ها توصیه می‌کنم آن‌ها را حفظ کن از سمت من بعد فرمودند خدایا او را کمک کن ... و پنجم اینکه مال و خونت را برای دینت بدهی.

تقریر استدلال

از نظر سندی این روایت صحیحه بوده و تمام راویان آن از ثقات جلیل‌القدر هستند. همانند روایت پیشین، این حدیث شریف نیز دلالت بر بذل مال و جان در راه دین می‌کند که با اینکه بگوییم هر کجا خطری متوجه جان و مالمان شد، دست از مبارزه کشیده و روی به تقیه برای حفظ مال و جان بیاوریم، ناسازگار است.

ج) قطعیات تاریخی مقید تقیه:**۱. غزوات رسول اکرم صلوات‌الله‌علیه**

اخبار متواتره و دلایل متقن تاریخی دلالت بر این دارند که در عصر حضور نبی مکرم اسلام در مدینه پس از هجرت، مسلمانان در غزوات و سرایای متعددی حاضر بودند و در آن‌ها مقابل کفار غیرکتابی و یهودیان صف‌آرایی کرده و در این مسیر جان‌فشانی‌ها کرده‌اند (واقعی، ۱۴۰۹: ۱۰/۱ تا ۱۱۱۷/۳ و ابن هشام، بی‌تا: ۶۰۶/۱ و ۶۰/۲ و ۲۱۴/۲ و طبری، ۱۳۸۷ق: ۴۲۱/۲ و ۴۹۹/۲ و ۵۶۴/۲).

تقریر استدلال: متواترات تاریخی دلالت بر وقوع جنگ‌های متعددی با حضور و یا به‌دستور رسول اکرم صلوات‌الله‌علیه دارند که این مهم انسان را به وقوع قطعی چنین جنگ‌هایی مطمئن می‌سازد. بنابراین اصل مقاومت مسلمانان مقابل دشمن قطعی می‌باشد و این‌طور نبوده است که با ادنی دلیلی مسلمین دست از مقاومت کشیده و تن به خواسته دشمن بدهند. با استناد به همین وقایع می‌توان گفت بطلان قول به فراگیری و شمولیت تقیه نسبت به همه وقایع و شرایط از اوضح و اوضحات است.

۲. پیکار امیرالمؤمنین علیه‌السلام

آن‌طور که در تاریخ به‌طور قطع به ما رسیده، امیرالمؤمنین علیه‌السلام حداقل در سه موضع مقابلناکثین، قاسطین و مارقین ایستادند (ثقفی، ۱۴۱۰ق: ۵/۱ و طبری، ۱۳۸۷ق: ۵۰۶/۴ و ۵/۵).
تقریر استدلال: همان‌طور که ذکر شد موضع امیرالمؤمنین علیه‌السلام در قبال این سه گروه مقاومت و پیکار بود که در این مسیر ایشان و همراهان‌شان شدانند و سختی‌های متعددی را متحمل شدند و در نهایت نیز در همین مسیر به شهادت رسیدند. این نوع عملکرد علی علیه‌السلام کاملاً معارض با برداشتی است که وظیفه مسلمین را به‌هنگام خطر برقراری رابطه با کفار و سر تسلیم فرود آوردن در مقابل ایشان می‌داند.

نقد استدلال: ممکن است اشکالی نسبت به این دلیل تاریخی مطرح شود و آن اینکه حضرت امیرالمؤمنین ارواحنا فدا در مقابل کسانی ایستادند که ادعای مسلمانی می‌کردند و داشتند از درون اسلام به آن ضربه می‌زدند و صد البته در چنین موضعی وظیفه هر آزاد مرد مسلمان است که جلوی به انحراف کشیده شدن دین را بگیرد و نگذارد اسلام از درون خود آسیب ببیند؛ چراکه تهاجم بیرونی را با مقاومت مسلمین می‌توان پاسخ داد، اما اگر مسلمانی باقی نماند، دفاع از اسلام نیز معنا ندارد.

پاسخ نقد: برای پاسخ به این نقد در دو محور می‌توان سخن گفت، نخست اینکه تقیه منحصر به مقابله با کفار نیست؛ در این زمینه می‌توان به عملکرد امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از غصب حکومت از ایشان و همچنین نحوه عملکرد امامان پس از ایشان (به‌جز امام مجتبی علیه‌السلام در زمان حکومت و سیدالشهداء علیه‌السلام در زمان قیام) استناد کرد که طوری عمل می‌نمودند که هم اصول برنامه‌های

موردنظرشان اجرا شود و هم شیعه و اصل اسلام در معرض خطر قرار نگیرد؛ بنابراین مبارزه و تقیه هر دو هم برابر کفار واقع می‌شوند و هم مقابل مسلمان نمایان و منافقان؛ پس مسلمان و یا کافر بودن جنبه مقابل مدخلیتی در اصل وجود این دو راه برای مسلمین ندارد، هرچند که ممکن است در انتخاب بین یکی از این دو و یا جزئیات عملکرد آنان مؤثر باشد.

۳. قیام سیدالشهداء علیه‌السلام و واقعه عاشورا

امام حسین علیه‌السلام هنگامی که دین خدا را در خطر و حاکمی همچون یزید را بر آن مسلط یافتند، سکوت را جایز ندانسته و بر علیه او قیام کردند که این قیام علاوه بر دشواری‌های متعددی همچون ترک وطن، عاقبت به شهادت حضرت و تعدادی از یاران و خانواده ایشان انجامید و سختی اسارت نیز بر خانواده‌ی ایشان وارد شد (طبری، ۱۳۸۷ق: ۴۰۱/۵ و ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۴۶/۴).

تقریر استدلال: اگر بنا بود که با رسیدن هر سختی و تحت فشار قرار گرفتن، مسلمین مأمور به تقیه به معنای اودادگی و همراهی با اهداف دشمن شوند، این نوع عملکرد سیدالشهداء علیه‌السلام هیچ توجیهی نداشت، بلکه اتفاقاً وظیفه ایشان سکوت و بیعت با یزید بود. بنابراین نمی‌توان گفت که وظیفه مسلمانان در مواجهه با خطرات و سختی‌هایی که ممکن است به آن‌ها برسد در تمام شرایط، تقیه به معنایی که ذکر شد است، بلکه گاهی مبارزه و مقاومت و لو بلغ ما بلغ وظیفه انسان مسلمان می‌باشد، همان‌طور که گاهی تقیه می‌تواند وظیفه او باشد.

۴. مبارزات ائمه با خلفای جور و آزار دیدن ایشان از سمت حاکمان

آن‌طور که متعدّد در منابع تاریخی نقل شده است، امامان شیعه به‌طور دائم از سوی حکام زمان خود مورد آزار و تحت فشار قرار می‌گرفتند و در موارد متعددی ایشان را به زندان و یا حصر کشانده و یا محلّ زندگی‌شان را به اجبار تغییر می‌دادند و گاهی نیز این خلفا با وجود تمام تبعاتی که برای ایشان می‌توانست داشته باشد، اقدام به قتل امامان شیعه می‌کردند (خامنه‌ای، ۱۳۹۰: ۱۵-۲۴).

تقریر استدلال: اینکه ما می‌بینیم امامان شیعه در شرایط مختلف مورد آزار حکام قرار می‌گرفتند حکایت از این دارد که جبابره از سمت ایشان احساس خطر می‌کردند و برای پیشگیری یا مقابله با تحرکات احتمالی آن‌ها دست به چنین جنایاتی می‌زدند. این اعمال آن‌ها با توجه به جایگاه خاصی که امامان در بین مردم زمان خود، علی‌الخصوص شیعیان داشتند، نمی‌توانست تنها بر اثر احساس خطر و نگرانی از جایگاه این امامان باشد، بلکه قطعاً پشتوانه‌ای از اخبار حاکی از مبارزات مخفی ایشان مقابل حکومت داشته است. حال پرسش اینجا است که آیا ائمه علیهم‌السلام در عملکردشان راهبرد تقیه به معنای کنار گذاشتن مبارزه را پیشه نمی‌ساختند و دست به مقابله با ستمگران می‌زدند یا اینکه مفهوم تقیه چیز دیگری است؟ قطعاً پاسخ درست فرض دوم می‌باشد؛ چراکه در صورت

مبارزه نکردن آن‌ها با ظلمه، آسیب رساندن به ایشان از طرف حکومت با توجه به هزینه‌های سیاسی و اجتماعی که می‌توانست در پی داشته باشد، هیچ توجیهی ندارد. بنابراین همان‌طور که بزرگان دین ما راه مقاومت در برابر غاصبان را برگزیدند و از آنجا که ما مأموم آنان بوده و سیره ایشان برای ما حجت است، زمانی که ما مقابل دشمنانی از این دست قرار گرفتیم، اگر نگوئیم راه مقاومت بر ما واجب می‌باشد، اقلًا جواز آن برای ما ثابت می‌شود.

۲. آیه نفی کفر بعد از ایمان

خداوند متعال در سوره مبارکه نحل آیه ۱۰۶ می‌فرماید: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» هرکس پس از ایمان آوردنش به خدا کافر شود [به عذاب خدا گرفتار آید]؛ مگر کسی که به کفر مجبور شده، [اما] دلش مطمئن به ایمان است، ولی آنان که سینه برای پذیرفتن کفر گشاده‌اند، خشمی سخت از سوی خدا بر آنان می‌باشد و آنان را عذابی بزرگ خواهد بود.

همان‌طور که به‌وضوح از بیان آیه پیدا است، خداوند متعال هر نوع کفری را که بعد از ایمان از روی شرح صدر و اختیار نسبت به کفر باشد، موجب غضب خود و عذاب سخت شمرده است، اما در عین حال می‌فرماید این غضب و عذاب برای کسی که مکره به اظهار کفر شود، درحالی که قلبش مطمئن به ایمان می‌باشد، نخواهد بود.

از این آیه شریفه می‌توان به‌عنوان مؤیدی برای تفسیر مرحوم علامه طباطبایی نسبت به آیه پیشین استفاده کرد، به این بیان که در آن آیه شریفه علامه استثنای تقیه از نهی نسبت به ولایت کفار را استثنای منقطع می‌دانستند، یعنی اگر کسی در شرایط تقیه‌ای قصد اظهار ولایت به کفار را داشت، این اظهار ولایت تنها باید منحصر به ظاهر او مانده و به قلبش سرایت نکند؛ حال در این آیه خداوند متعال به‌وضوح می‌فرماید اگر کسی مورد اکراه واقع شد که اظهار کفر کند، در آن شرایط اظهار کفرش موجب غضب خداوند بر او و معذب شدنش نخواهد بود، البته به این شرط که شرح صدر نسبت به کفر نداشته و قلبش حقیقتاً مطمئن به ایمان باشد.

بحث دیگری که در این مقام باید طرح شود معنی و گستره‌ی اکراه است که آیا عنوان اکراه تنها نسبت به خطرات جانی مطرح می‌شود یا تهدیدات مالی، آبرویی و امثالهم را نیز شامل می‌شود و در صورت شمول چه میزانی از این مخاطرات موجب تحقق این عنوان می‌گردد؟ آیا به صرف اینکه ممکن است به انسان آسیبی برسد، ولو اینکه خیلی کم باشد موجب تحقق عنوان اکراه و در نتیجه حلیت اظهار کفر خواهد شد یا تحقق اکراه حدی دارد و آن حد چیست؟ این مباحث و چند پرسش

دیگر، نیاز به مقاله‌ای جدا و بحثی مفصل دارد، کما اینکه در کتب فقهی به طور مبسوط، ذیل بحث شروط متعاقدين، ضمن مبحث اختیار و چند موضع دیگر طرح شده است (انصاری، ۱۴۱۵ق: ۳۱۱/۳)، لکن در بحث تشخیص موضوع تقیّه به اجمال به آن اشاره خواهیم کرد.

۳. آیه قول لَئِن

خداوند در قرآن کریم سوره مبارکه طه آیه ۴۴ زمانی که به جناب موسی علی نبینا و آله و علیه السلام و برادرشان مأموریت می‌دهد تا برای هدایت فرعون و نجات بنی اسرائیل عازم شوند، خطاب به ایشان می‌فرماید: «قولا له قولا لئنا لعلّه یتذکر او یخشی» با او به نرمی سخن بگوئید شاید که متذکر شود یا به راه بیاید.

تقریر استدلال: دستوری که خداوند متعال در این کلام به حضرت موسی می‌دهد، این است که با فرعون به نرمی سخن بگو تا به راه بیاید و ما می‌دانیم که فرعون در آن زمان از قدرتمندترین انسان‌های زمین بوده است؛ بنابراین در آیه شریفه حضرت موسی و برادرشان مأمور به تقیّه و مدارای با فرعون شده بودند و از آنجا که قصص قرآن کریم برای پند گرفتن و آموزش روش عملکرد به ما می‌باشد، وظیفه ما نیز در قبال جبار و طواغیت زمان خودمان این است که با قول لَئِن با آن‌ها مواجه شویم.

نقد استدلال: این استدلال را می‌توان در دو محور نقد و بررسی کرد، نخست با توجه به تعریفی که از تقیّه در ابتدای بحث مطرح شد می‌توان گفت تقیّه در مخفی کردن یا کتمان اصل حقّ است که معنی دارد و در این مقام اتفاقاً خداوند متعال به حضرت موسی مأموریت ابلاغ و اعلان حق را داده‌اند و در این مسیر بحثی از مخفی کردن حق یا کتمان آن مطرح نشده است. بنابراین نه تنها این آیه در مقام دستور به تقیّه به معنای پنهان کردن حق نیست، بلکه به عکس امر به بیان دعوت و مقاومت و پایداری در برابر فرعون می‌کند، همان‌طور که می‌بینیم در آیه بعد وقتی کلام حضرت موسی و برادرشان نقل می‌شود که خوف خود را نسبت به پیش‌دستی و یا طغیان فرعون بیان می‌کنند خداوند متعال آنان را با معیت خودش دل‌داری می‌دهد. این بیان و نگرشی که آیه و سیاق پیش و پس از آن بیان می‌کند کجا و سر خم کردن و وادادگی نسبت به طواغیت زمان کجا؟ بنابراین این آیات نه تنها امر به انفعال در برابر دشمنان هر چقدر هم که قدرتمند باشند نمی‌کند، بلکه چه بسا بتوان با توضیحاتی، این آیات را دستور خدا به مقاومت و ایستادگی در راه حق دانست. دو مأمور خود آیه شریفه مناط و دلیل مواجهه با قول لَئِن با فرعون بیان شده است و آن امکان متذکر شدن و یا ترسیدن فرعون از خدا می‌باشد، نه اینکه خداوند به خاطر خوفی که حضرت موسی و هارون از فرعون داشتند چنین دستوری داده باشد، کما اینکه در برابر اظهار خوف این دو پیامبر، خداوند حضور خودش را مطرح می‌کند نه آرام بودن فرعون در هنگام شنیدن پیام را.

روایات

۱. تقیه، لباس شیعه

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِالتَّقِيَّةِ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَجْعَلْهُ شِعَارَهُ وَدِتَارَهُ مَعَ مَنْ يَأْمَنُهُ لِتَكُونَ سَجِيَّتَهُ مَعَ مَنْ يَحْذَرُهُ.» (طوسی، ۱۴۱۴: ۲۹۳).

ترجمه: بر شما باد به (رعایت) تقیه و از ما نیست، هرکس که آن را لباس روئین و زیرین خود قرار ندهد، همراه کسی که نزد او ایمن است تا (در نتیجه تمرین و ممارست تقیه) سجیه و خلق و خوی او شود، نزد کسی که از او در هراس است.

تقریر استدلال: در این روایت شریفه تقیه اصلی دانسته شده که اگر کسی عامل به آن نبوده و در خلوت و جلوت آن را محور کردار خود قرار نداد، ائمه علیهم السلام اتصال او با خودشان را منقطع دانسته و او را از خودشان نمی‌دانند. فارغ از مباحث سندی، دلالت این حدیث به لزوم وجود تقیه در زندگی شیعیان به وضوح روشن است، اما نکته دیگری که حتماً باید در دلالت این حدیث بررسی شود گستره‌ای می‌باشد که در آن مؤمنان مأمور به تقیه هستند به بیان دیگر کجا مأمور به تقیه و کجا مأمور به مقابله آشکار هستند. آنچه از این روایت به دست می‌آید این است که مؤمنان هم در میان خودشان و هم مقابل دشمن باید تقیه را پیشه خود سازند، در حالت نخست به صورت مقدماتی و برای آمادگی نسبت به حالت دوم و در حالت دوم هم به صورت نفسی و مستقل. حال با توجه به توضیحات مفصلی که در آیه نفی ولایت کفار به جز در حال تقیه گذشت می‌گوییم قطعاً تقیه مطرح شده در این روایت شریفه به معنای دست از مبارزه کشیدن و تسلیم دشمن شدن نیست، بلکه تقیه نوعی عملکرد و تاکتیک برای ادامه و چه بسا افزایش کیفیت و کمیت مبارزه است. برای ثابت کردن انصراف این روایت به حالت مذکور کافی می‌باشد، به ادله طرح شده در بخش نقد ابتدال تقیه رجوع بفرمائید. بنابراین نه تنها این روایت برای نفی مبارزه با دشمنان وارد نشده، بلکه در لفافه روش و راهبرد این مقابله را نیز نشان می‌دهد و گرنه اگر در حقیقت دشمنی در میان نبود یا به دلیل قدرت دشمن، مؤمنان مأمور به عدم مبارزه بودند و چیزی جز انزجار قلبی در میان نبود، دیگر عمل و کار عینی برای پنهان کردن ستمگران وجود نداشت و این همه تأکید بر مجاهدت و مقابله با دشمن که پیش از این گذشت، از اساس لغو می‌شد.

۲. قیام للولاه

عنه (محمد بن یحیی)، عن أحمد بن محمد، عن معمر بن خلاد، قال:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقِيَامِ لِلْوَلَاةِ ، فَقَالَ : « قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : التَّقِيَةُ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي ، وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَةَ لَهُ » (كلینی، ۱۴۰۷ق: ۲/۲۱۶).

از امام رضا علیه السلام در خصوص قیام برای والیان سؤال شد فرمودند تقیه از دین من و پدرانم است و کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد.

توضیح و تقریر استدلال

در این روایت شریفه راوی حکم قیام برای والیان از حضرت رضا علیه السلام پرسیده می‌شود و ایشان به وضوح حکم به جواز و بلکه لزوم آن می‌دهند و تقیه را شرط ایمان می‌دانند. برخی واژه «ولاه» را در این روایت به معنی حکومت معنا کرده‌اند که چنین تفسیری با معنای لغوی این واژه سازگاری ندارد. البته اگر صاحب این تعبیر به اختلاف نسخه‌ها رجوع می‌کرد و برای کلامش استناد به عبارت نسخه خطی کافی شریف در کتابخانه آیت الله مرعشی به رقم ۳۷۲ می‌کرد، می‌توانست قیام برای رسیدن به حکومت را از آن برداشت کند؛ چراکه در آنجا به جای عبارت «ولاه»، «ولایه» آمده است، اما به هر صورت ایشان با توجه به متن نسخه رایج چنین تقریری ارائه دادند که احتمالاً ناشی از بی‌دقتی و عدم توجه به واژه مذکور و معنای آن است. درباره معنای قیام برای ولایه دو احتمال به‌طور کلی می‌توان تصویر کرد، نخست بلند شدن برای والیان هنگام دیدن آن‌ها برای احترام و تواضع؛ دوم: اقدام و قیام بر انجام امور و خواسته‌های آن‌ها؛ جواب حضرت نیز در اینجا رخصتی بر یکی از این دو امر برای دفع شرّ والیان تلقی می‌شود (کلینی، ۱۴۲۹: ۳/۵۵۵).

بنابر هریک از سه تفسیر مذکور واضح است که در این روایت تقیه از شروط ایمان دانسته شده و این روایت مثبت کبرای وجوب تقیه می‌باشد. تنها نکته‌ای که این اختلافات در عبارت می‌تواند موجش شود، اختلاف در صغرا و موضوع تقیه می‌باشد، به تعبیر ساده‌تر کدام یک از این سه حالت مصداق تقیه‌ای است که خداوند متعال به آن امر فرموده است؟ از آنجا که این عبارت روایت از این نظر احتمالات مختلفی را حمل می‌کند، روایت مجمل شده و برای فهمیدن گستره تقیه نمی‌توان به آن استناد کرد، هرچند که به دلیل منفرد بودن نقل «ولایه» به جای «ولاه» می‌توان دو احتمال اخیر را محتمل‌تر دانست.

۳. کظم غیظ از اعداء

عَنْهُ (احمد بن محمد بن عیسی) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ عَنْ ثَابِتِ مَوْلَى آلِ حَرِيْزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: كَظُمُ الْغَيْظِ عَنِ الْعَدُوِّ فِي دَوْلَاتِهِمْ تَقِيَةٌ حَزْمٌ لِمَنْ أَخَذَ بِهِ وَ تَحَرُّزٌ مِنَ التَّعَرُّضِ لِلْبَلَاءِ

فِي الدُّنْيَا وَ مَعَانِدَةَ الْأَعْدَاءِ فِي دَوْلَاتِهِمْ وَ مِمَّا ظَنُّهُمْ فِي غَيْرِ تَقِيَةٍ تَرَكَ أَمْرَ اللَّهِ فَجَامِلُوا النَّاسَ
يَسْمَنُ ذَلِكَ لَكُمْ عِنْدَهُمْ وَ لَا تُعَادُوهُمْ فَتَحْمِلُوهُمْ عَلَى رِقَابِكُمْ فَتَدْلُوا. (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۱۰۹/۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: فرو خوردن خشم از دشمن در زمان دولت و اقتدار آن‌ها، تقیه و احتیاطی است برای کسی که دوراندیشی کند و بمعرض بالای دنیا در نیاید و مخاصمه نمودن و دشنام دادن دشمنان در زمان اقتدار آن‌ها بدون مراعات تقیه، ترك دستور خداست، پس با مردم مدارا کنید تا عمل شما نزد آن‌ها بزرگ و فربه شود [از شما به نیکی یاد کنند] و با آن‌ها دشمنی مکنید که بر گردن خود سوارشان کنید و خوار و زبون شد (مصطفوی، ۱۳۶۹: ۱۷۰/۳).

توضیح و تقریر استدلال

فرو خوردن خشم در مقابل دشمن در دولت خودش تقیه دانسته شده است و معانده و مخاصمه با آن‌ها بدون تقیه، ترك امر خدا دانسته شده است و از آنجا که امر خدا به طور مطلق آمده و قرائن دیگری همچون روایت پیشین وجود دارد، می‌توان این عبارت را حمل بر تبیین وجوب تقیه کرد. اما نکات دیگری که در تعبیرات دقیق این روایت می‌توان به آن توجه کرد این است که نخست آنچه مورد نهی قرار گرفته است، معانده با اعداء است، یعنی پس از اینکه فرض شد این‌ها دشمن‌اند باید با ایشان در دولت خودشان معانده نکرد؛ بنابراین در خود عبارت می‌توان به وضوح تعریض به دشمنی و تذکر آن را مشاهده کرد. دوماً می‌بینیم که آنچه ترك امر خدا شمرده شده، مماظه «فی غیر تقیه» است، نه مطلق مماظه. توضیح اینکه گویی در این عبارت، قید «فی غیر تقیه» دو نوع مخاصمه تصویر کرده است، نخست مخاصمه‌ای که همراه با تقیه باشد، دوم مخاصمه بدون تقیه و آنچه در این روایت ترك امر خدا دانسته شده، حالت دوم است. سوماً عبارت «جاملوا الناس» نحوه برخورد با مردم که ظاهراً منظور غیرشيعه است را توضیح می‌دهد، که حضرت پس از اینکه نحوه عمل کردن در مقابل دشمنان را توضیح دادند، به شیوه برخورد با عموم مردم می‌پردازند که با آن‌ها خوب برخورد کنید؛ همچنین ظاهر عبارت نوعی تعلیل را می‌رساند که آن مجامله‌ای مورد امر خداوند است که منجر به بزرگ شدن مؤمنان نزد مردم شود، وگرنه مجامله‌ای به خفت و کوچک شمردن مؤمنان منجر شود، قطعاً حداقل از دایره بیان این روایت خارج است. چهارماً که ممکن است از آن به عنوان مؤید برای نکته پیشین استفاده کرد، این است که در نهی بعدی که می‌فرماید «لا تعادوهم» دوباره گویی علت عدم دشمنی کردن را می‌فرماید و می‌گوید اگر با آن‌ها دشمنی کنید، آن‌ها را بر گردن خود سوار کرده‌اید و در نتیجه آن دلیل می‌گردید. اگر بخواهیم دقیقاً تمام آنچه گفته شده را بررسی کنیم می‌گوئیم، علت نهایی که سبب صدور این نهی شده و در روایت هم به آن اشاره

شده، عدم ذلت مؤمنان است، به این بیان که مؤمن نباید ذلیل باشد (بلکه عزت برای مؤمنان می‌باشد) و اگر مؤمنان با مردم دشمنی کنند، این دشمنی مقدمه‌ای می‌شود برای ذلت آن‌ها که قطعاً خداوند متعال به آن راضی نیست؛ پس آنچه که مناط و علت نهی از مخاصمه است، ذلیل نشدن مؤمن می‌باشد؛ بنابراین اگر جایی عدم اظهار دشمنی و مقابله با دشمن موجب ذلت شود، نمی‌توان حکم سابق را که بنابر ظاهر صیغه نهی حرمت بود، به این مورد نیز سرایت داد؛ چراکه موضوع عوض شده، بلکه شاید بتوان گفت با توجه به تعلیل مذکور است که معادات مورد نهی واقع می‌شود، به عبارت دیگر آنچه که مورد نهی قرار گرفته، معادات ذلیل‌کننده است، نه هر مخاصمه‌ای. بلکه اگر مناط ذلیل نشدن مؤمن باشد، ممکن است مسالمت مُذَلِّ هم دقیقاً به همین دلیل حرام شود.

۴. تقارب امر و شدت تقیّه

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ابْنِ بَكْرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: كَلَّمَا تَقَارَبَ هَذَا الْأَمْرُ كَانَ أَشَدَّ لِلتَّقِيَّةِ (برقی، ۱۳۷۱ق: ۲۵۹/۱ و کلینی، ۴۰۷ق: ۲۲۰/۲).

هر قدر این امر نزدیک شود، این امر برای تقیّه شدیدتر می‌شود.

توضیح و تقریر استدلال

شارحان کافی، عبارت «هذا الامر» در این روایت را به معنی ظهور حضرت حجّت ارواح‌الهداء گرفته‌اند، بنابراین هر چقدر که زمان می‌گذرد شیعیان بیش از پیش مأمور به تقیّه خواهند بود. این بیشتر شدن در دو ناحیه کمی و کیفی می‌تواند باشد، به تعبیر دیگر یا مواردی که در آن‌ها حکم به تقیّه می‌شود بیشتر شده و یا در همان موارد سابق شدت و حدّت عملکرد تقیّه‌ای بیشتر می‌شود. البته همان‌طور که گفته شد، بستگی دارد که تقیّه را به چه معنا بدانیم؛ چراکه نتیجه اگر تقیّه را به معنی عدم دشمنی بدانیم چیزی می‌شود و اگر آن را به معنی روشی برای مبارزه و پیش بردن اهداف بدانیم معنایی دیگر. تفصیل بیان در این روایت را به بخش سوم موکول می‌کنیم.

۵. استثناء بعضی موارد از تقیّه

ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عُمَرَ الْأَعْجَمِيِّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا أَبَا عُمَرَ إِنَّ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي النَّبِيِّ وَ الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ (کلینی، ۴۰۷ق: ۲۱۷/۲).

ترجمه: امام صادق علیه‌السلام فرمودند ای ابا عمر، راستی که نه دهم دین در تقیه است و کسی که تقیه ندارد، دین ندارد و تقیه در هر چیز هست جز در نوشیدن نبیذ و مسح بر روی کفش (به‌جای روی پا) (کلینی، ۱۳۷۵: ۶۴۱/۴).

توضیح و تقریر استدلال: در این روایت نه دهم دین در تقیه دانسته شده است که این کلام می‌تواند به دو معنا حمل شود، نخست تقیه نه دهم دین هر کسی است و اگر او تقیه را رعایت نکند، به‌جز یک‌دهم، از دین بهره‌ای نبرده است. دوماً ممکن است بگوئیم فرمایش امام در شرایطی بوده است که به‌جز یک‌دهم از دین را نمی‌شد علناً به اجرا درآورد و عملاً نه‌دهم از آن باید مکتوم می‌مانده است. به تعبیر دیگر در زمان صدور روایت این مقدار از دین خدا امکان بروز و ظهور داشته است. بنابراین احتمال نخست، کلام در عبارت همچون بحثی است که در روایت دوم ذیل عبارت «لا ایمان لمن لا تقیه له» داشتیم، اما بنابر احتمال دوم، منظور از عدم دین برای کسی که تقیه ندارد می‌تواند این باشد که چون او نمی‌تواند در آن شرایط بسیاری از آنچه دین از او خواسته را به اجرا درآورد و از طرف دیگر راه و روش تقیه را هم بلد نیست، عملاً دین خود را از دست می‌دهد؛ چراکه تقیه راه و رسمی می‌باشد برای حفظ دین و اهداف دین در شرایطی که ممکن است مشکلاتی برای انسان به‌وجود بیاورد. مرحوم ملاصالح مازندرانی در شرح این بخش می‌گویند که نفی دین از کسی که تقیه ندارد به معنی نفی کمال دین است و گر نه حتی اگر کسی تقیه‌ی واجب هم نکند، ایمان دارد ولو به‌شکل ناقص (مازندرانی، ۱۳۸۲ق: ۱۱۰/۹).

حضرت صادق علیه‌السلام در ادامه می‌فرمایند تقیه در همه چیز است به‌جز نوشیدن نبیذ و مسح بر روی کفش. ملاصالح مازندرانی می‌فرمایند اینکه گفته شد تقیه در همه چیز است به‌جز این دو منظور از «کلّ شیء» در عبارت، تمام مسائل دینی می‌باشد و منحصر به احکام و افعال نمی‌ماند. برای مثال عیادت از مریض‌ها و تشیع جناز هم محلّ تقیه است. همچنین ایشان به بیان اقوال مختلفی من جمله بیان جناب شهید در ذکری نسبت به علت عدم تقیه در این موارد می‌پردازند که کمی بعد در توضیحات خود به آن استشهد خواهیم کرد (مازندرانی، ۱۳۸۲ق: ۱۱۰/۹) و جناب فیض کاشانی نیز در توضیح این بخش می‌فرماید: اینکه گفته شده در این دو چیز تقیه نیست، احتمالاً به این دلیل بوده است که در این دو چیز معمولاً حالت تقیه‌ای پیش نمی‌آید، مگر به‌صورت نادر (فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۶۸۶/۵).

حال پرسشی که طرح می‌شود این است که آیا موارد استثناء از تقیه توقیفی بوده و منحصر به همین دو عنوان مذکور می‌باشد یا ملاکی در این باره وجود دارد که حکم تقیه دائر مدار آن است؟ برای پاسخ به این پرسش به روایتی که در باب طهارت کتاب شریف کافی وارد شده اشاره می‌کنیم «علی

بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ فِي مَسْحِ الْخُفَّيْنِ تَقِيَّةً فَقَالَ ثَلَاثَةٌ لَا أَتَّقِي فِيهِنَّ أَحَدًا شُرْبُ الْمُسْكِرِ وَ مَسْحُ الْخُفَّيْنِ وَ مَتْعَةُ الْحَجِّ قَالَ زُرَّارَةُ وَ لَمْ يَقُلْ الْوَأَجِبُ عَلَيْكُمْ أَلَّا تَتَّقُوا فِيهِنَّ أَحَدًا» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۳۲/۳).

از زراره نقل شده است که گفت پرسیدم آیا در مسح بر روی کفش تقیّه هست. پاسخ دادند که در سه چیز من از هیچ کس تقیّه نمی‌کنم، اول شرب مست‌کننده دوم مسح بر روی کفش و سوم متعه حجّ. زراره گفت حضرت فرمود بر شما واجب است در این سه چیز تقیّه نکنید از هیچ کس. در این روایت دو نکته وجود دارد که آن را از روایت پیشین متمایز می‌کند، نخست اینکه در روایت به سه مورد اشاره شده که حضرت فرمودند من در آن تقیّه نمی‌کنم، در اینجا نسبت به روایت اول استثناء یک مورد اضافه داریم و آن متعه حجّ است. همچنین در روایت پیشین تنها شرب نبیذ از مواردی که در آن نباید تقیّه کرد شمرده شده بود، در حالی که روایت اخیر شرب مسکر به‌طور کلی را از موارد عدم تقیّه دانسته است.

مرحوم علامه مجلسی در مرآة العقول در شرح این روایت ضمن اشاره به روایت دوم می‌فرماید این بیان مخالف با مشهور است که می‌گویند تقیّه در همه چیز می‌باشد، به جز دماء. سپس ایشان به بیان چهار توجیه نسبت به عدم تقیّه در این سه تا می‌پردازند:

۱. عدم تقیّه منحصر به ائمه علیهم‌السلام است نه همه شیعیان. یا به این علت که می‌دانند از ناحیه دشمنان به آن‌ها ضرری نمی‌رسد، از این ناحیه و خداوند حافظ آن‌ها است و یا به این دلیل که مذهب و مبنای ایشان مشهور بوده و همه این را می‌دانستند. از این رو تقیّه فایده‌ای برایشان نداشت.
۲. به نقل از شیخ طوسی در تهذیب که فرمودند چون در این موارد مشقّت و ضرر اندک است و به جان و مال نمی‌رسد تقیّه درشان نیست و اگر احیاناً به آن حد برسد، جایز می‌شود.
۳. چون مذهب شیعیان در این چند چیز واضح است و همه این را می‌دانند، تقیّه در این‌ها لازم نبوده و فایده‌ای ندارد.

۴. به خاطر جهات دیگری در این‌ها تقیّه نیست؛ چراکه در نبیذ می‌توان بدون اذعان به حرمتش و صرفاً به خاطر امکان ضرر داشتن آن دست از نوشیدنش کشید، مخالفان در مسح قائل به اولویت شستن پاها هستند و این نزد آن‌ها بهتر از مسح از روی کفش است و در متعه حجّ نیز می‌توان همچون طواف مستحبّی آن را به‌جا آورد، بدون اینکه کسی متوجّه نیت شود؛ چراکه تنها تفاوت در نیت است.

پس از آن علامه در توضیح این مطلب که چرا دماء ذکر نشد می‌فرمایند یا به‌خاطر وضوح مطلب است و یا اینکه در اینجا تقیه از مخالفان مدّ نظر بوده و تقیه در برابر قتل منحصر به مخالفان نیست (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۱۶۶/۹).

از تمام آنچه گذشت می‌توان به‌وضوح این مطلب را فهمید که استثنائات مطرح‌شده برای تقیه توفیقی نبوده و در شرایط مختلف ممکن است تغییر کند؛ حال اینکه ملاک استثناء چیست، بحث مهم دیگری می‌باشد که نیازمند فحوص و بررسی همه‌جانبه است و ما در این مقام به آن نمی‌پردازیم.

۶. امارت

عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام... أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمَيَّةَ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَالْعَسْفِ وَالْجَوْرِ وَ أَنَّ إِمَارَتَنَا بِالرِّفْقِ وَ التَّأَلُّفِ وَ الْوَقَارِ وَ التَّقِيَّةِ وَ حُسْنِ الْخُلُطَةِ وَ الْوَرَعِ وَ اللِّجَاهِ فَارْعَبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ وَ فِيمَا أَنْتُمْ فِيهِ (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۳۵۵/۲).

ترجمه: آیا نمی‌دانی امارت (حکومت) بنی‌امیه با شمشیر و بی‌تدبیری و ستم است و امارت ما با مهربانی و انس گرفتن و متانت و تقیه و حُسن معاشرت، ورع و کوشش می‌باشد؟ پس مردم را بر دین‌تان و آنچه که بر آن هستید ترغیب کنید.

توضیح و تقریر استدلال: راوی این روایت تعریف می‌کند که من خدمت امام صادق علیه‌السلام رفتم و گفتم که گروهی از مردم هستند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بر همه برتری می‌دهند، اما به اندازه نصف آنچه که شما دارید هم توصیف نمی‌کنند که حضرت در اینجا بعد از توضیح مراتب مختلف شناخت و درجات متفاوت انسان و نقل ماجرای فرزادهای بالا را می‌فرمایند.

عبارت مذکور با توجه به سیاق و آنچه پیش از آن آمده است در حال بیان نحوه معاشرت و برخورد با مردم است که وقتی راوی از عدم معرفت گروهی نسبت به ائمه علیهم‌السلام شکایت می‌کند و از امام صادق علیه‌السلام کسب تکلیف می‌کند، حضرت می‌فرماید همه مردم به یک شکل فکر نمی‌کنند و درجات گوناگونی دارند، بنی‌امیه این موضوع را متوجه نبوده و به مردم نظرات و آنچه خودشان قبول داشتند را بالاجبار و ستم و بدون تدبیر تحمیل می‌کردند، اما امارت ما اهل بیت علیهم‌السلام این‌گونه نبوده و اگر قرار باشد ارشادی هم از طرف ما نسبت به مردم باشد، همراه با مهربانی و انس گرفتن و متانت و تقیه و حُسن معاشرت و کوشش است. اگر بخواهیم با توجه به همین نگرش تقیه را در این عبارت تفسیر کنیم، می‌شود عدم تحمیل آنچه مردم طاقت آن را ندارند به مردم؛ یعنی در این عبارت می‌فرمایند ما آنچه را که مردم طاقت آن را ندارند، به ایشان تحمیل نمی‌کنیم و با هرکس به میزان ظرفیت خودش تعامل می‌کنیم. این تفسیر دقیقاً با عملکرد رسول گرامی اسلام و امیرالمؤمنین علیهما

صلوات‌الله در دوران حکومت‌شان سازگاری کامل دارد؛ چراکه ایشان با مخالفان نظری تا زمانی که دست به شمشیر نبرده و اقدامی عملی بر ضد حکومت اسلامی نمی‌کردند، مقابله سخت ننموده و آنان را مجبور به پذیرش نظرات حق خودشان نکردند؛ برای نمونه در زمان حکومت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌توان رفتار ایشان با منافقان و در حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به برخورد حضرت با خوارج و کسانی که با ایشان بیعت نکردند، اشاره کرد. به خلاف شیوه حکومت بنی‌امیه که در آن تمام تلاش بر این بود که همه همان طوری فکر و عمل کنند که بنی‌امیه از آنان می‌خواهد و اگر احیاناً کسی به خلاف خواست آنان می‌اندیشید و یا دست بیعت به آنان نمی‌داد، او را به طرق مختلف آزار داده و در موارد متعددی از بین می‌بردند. همچون عملکردی که نسبت به شیعیان، حجر بن عدی و سیدالشهداء علیه‌السلام از طرف بنی‌امیه مشاهده شد. به همین بیان می‌گوئیم که تقیه در عبارت بالا به معنی رعایت حال مردم و برخورد متناسب با درک و فهم آن‌ها از طرف حکومت الهی ائمه و نوع نگرش آنان می‌باشد و اگر کسی تقیه در این عبارت را به معنی سازش با ستمگران و کرنش در برابر آنان معنی کند، روایت شریفه را از موضع خویش خارج ساخته و براساس خواسته خودش آن را تفسیر کرده است؛ چراکه این فراز از روایت در مقام بیان تقیه در زمان قدرت و حاکمیت ائمه علیهم‌السلام می‌باشد و شیوه برخورد ایشان با مخالفان خود در آن زمان را تبیین می‌کند، پس هرگز دلالتی بر سر خم کردن در برابر دشمنان و ظالمان در آن هنگام ندارد.

سوم. تشخیص موضوع تقیه

منظور از موضوع تقیه در این مقام، شرایطی است که در آن حکم به تقیه می‌شود و مکلف می‌تواند و یا باید فعل خود را براساس عنصر تقیه سامان دهد؛ از آنجا که این عملکرد می‌تواند در دو حیطه فردی و اجتماعی تصویر شود، این فصل را به دو بخش تقیه در افراد و در اجتماع تقسیم می‌کنیم و از آنجا که موضوع هر حکم را باید براساس ادله دالّه بر آن حکم مشخص کرد، با توجه به ادله مطرح‌شده در بخش دوم سعی در تبیین مشخص موضوع در هر دو محور خواهیم کرد. به بیان دیگر خواهیم گفت که در هر کدام از این دو حیطه آن کسی که باید وظیفه را در حالات مختلف مشخص کند کیست و به چه دلیل. برای رعایت اختصار از بیان مجدد متن ادله مورد استناد خودداری کرده و تنها به ذکر عنوان مطرح شده در بخش دوم بسنده می‌کنیم و در صورت نیاز به مشاهده مجدد متن می‌توان به بخش دوم رجوع کرد.

۱. افراد

بنابر آیات:

آیه نهی از ولایت کفار

از آنجا که محور بیان این آیه شریفه حکم کسی است که ولایت کفار را قبول کند و تنها به تقیه به عنوان استثناء و تخصیصی از حکم عدم پیوند با خداوند می‌باشد، ممکن است بگوئیم آیه از نظر بیان موضوع تقیه اجمال دارد و موضوع تقیه را بیان نکرده است، بلکه تنها به استثنای این حالت معهود و معلوم از حکم عدم پیوند با خداوند اشاره کرده است. البته ممکن است بتوان به بیانی از همین حکم استفاده کرد که تقیه در جایی می‌باشد که پیوند مؤمن با خداوند متعال و جامعه ایمانی که همان معنای ولایت است (خامنه‌ای، ۱۳۹۹: ۶۶۷) قطع نشود. اما باز پرسش ما به قوت خود باقی می‌باشد که تشخیص این موضوع و در نتیجه حکم آن یعنی عدم پیوند با چه کسی است و همان طور که ذکر شد، آیه از این نظر اجمال دارد.

آیه نفی کفر بعد از ایمان

بنابراین آیه می‌توان گفت تشخیص موضوع و شرایط تقیه برعهده خود مکلف است و برای تبیین آن می‌توان به دو مطلب در آیه شریفه استناد کرد. نخست اینکه در بیان آیه، تقیه در جایی است که اکراه وجود داشته باشد و تشخیص اکراه در این موضع دقیقاً به همان شکلی است که در علم فقه و در مثل باب شروط متعاقدين مطرح می‌شود و در فقه به طور مفصل مواردی که اکراه در آن تحقق می‌یابد بحث و بررسی شده، لکن آن کسی که در نهایت باید اکراه را تشخیص دهد و براساس آن در لحظه تصمیم‌گیری نماید، مکلف است. دوم اینکه علاوه بر اکراه باید قلب شخصی که قصد تقیه دارد مطمئن به ایمان باشد، یعنی طبق بیان خود آیه شرح صدر نسبت به کفر نداشته باشد و قطعاً تشخیص این موضوع که امری قلبی و درونی است، از عهده هر کسی جز خود شخص تقیه کننده خارج می‌باشد، بنابراین حتی اگر در مورد مطلب نخست بتوان چیز دیگری گفت، بنابر بیان این آیه اقلأً یک جزء از اجزاء موضوع برعهده خود مکلف و فرد قاصد تقیه است.

آیه قول لَین

همان طور که پیش‌تر در بخش استدلال به آیات گذشت، این آیه شریفه به هیچ وجه دلالت بر حال تقیه نمی‌کند و نمی‌توان از آن مشخص موضوع تقیه را استنتاج کرد. حتی اگر به هر شکلی دلالت آیه هم پذیرفته شود، باز هم از آنجا که موضوع جناب موسی و هارون در برابر فرعون هستند، تعمیم آن به دیگر موارد و شرایط که غیر از این قضیه خارجیّه است، نیازمند دلیل است.

بنابر روایات:

تقیّه، لباس شیعه

در این روایت، دو موضع برای تقیّه ذکر شده است، نخست نزد کسی که از او در امان هستی و دوم نزد کسی که نسبت به او حذر و ترس داری که در هر دو این موارد فرد مأمور به تقیّه می‌باشد، اما همان‌طور که ذکرش در تنقیح استدلال به روایت گذشت، با توجه به سیاق و تعلیلی که حضرت نسبت به موضع اول طرح می‌کنند، می‌توان فهمید که تقیّه در این موضع تنها مقدمه و تمرینی است برای تقیّه در موضع دوم و آنچه در حقیقت موضوع اصلی تقیّه می‌باشد، آنجایی است که انسان در برابر کسی قرار می‌گیرد که نسبت به او در حذر بوده و از او هراس دارد.

اگر ما تنها همین یک روایت را داشتیم که درباره موضوع تقیّه بیانی داشت، می‌توانستیم به وضوح حکم کنیم که هر کجا انسان در حذر قرار گرفت، وظیفه‌اش تقیّه است و باید تقیّه‌ای عمل کند. اما همان‌طور که پیش‌تر در بخش ابتدال تقیّه گذشت، ما با توجه به آیات، روایات و متواترات تاریخی از سیره معصومان علیهم‌السلام می‌بینیم که آنچه از ما خواسته شده این نیست که در مواجهه با هر خطری سریعاً عملکرد خود را عوض کرده و تقیّه کنیم، بلکه در بسیاری موارد، هر چند خطرات متعددی ممکن است انسان را تهدید کند، اما او باید استقامت کرده و گاهی حتی جان و مال خود را در راه خدا و اهداف الهی بدهد، کماینکه در تفصیل استدلال به آیه نخست در بخش دوم مقاله به شکل مبسوط به این دلایل پرداخته شد.

قیام للولاه

این روایت شریفه در مقام بیان یکی از مصادیق تقیّه است که با همین الفاظ مذکور یا بلند شدن برای والیان می‌باشد از روی احترام و یا اقدام بر انجام کارهای ایشان است؛ همچنین گفتیم که اگر به جای لفظ ولایه که نقل بیشتر قریب به اتفاق نسخ می‌باشد، لفظ ولایه که نقل یکی از نسخ است قرار بگیرد، منظور قیام برای حکومت می‌باشد که البته حتی اگر این هم مدنظر باشد، منظور در شرایط خاصی است؛ چراکه نخست اطلاق‌گیری از این روایت نیاز به مقدمات حکمت دارد که احراز آن در این روایت مشکل می‌باشد؛ دوماً کاری که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و بنا بر تعبیری سیدالشهداء علیه‌السلام در تشکیل حکومت اسلامی و قیام در برابر امویان به‌عنوان دو تن از پدران حضرت رضا علیه‌السلام انجام دادند، قطعاً قیام برای به دست‌گیری حکومت اسلامی بود و همین موضوع می‌تواند منظور امام را از قیام للولایه روشن کند. هر چند که در نهایت با توجه به منفرد بودن این نسخه در بین نسخ دیگر نقل مشهور یعنی قیام للولایه را ترجیح داده و براساس آن باید روایت شریفه را تبیین کرد.

در این روایت وقتی کسی خدمت حضرت می‌رسد و از قیام (به هریک از سه معنی ذکور) می‌پرسد، حضرت پاسخ می‌دهند که تقیه دین من و دین پدران من است، یعنی در لفافه‌گویی می‌فرمایند که این موضع محلّ تقیه می‌باشد و شما باید براساس تقیه عمل کنید. بنابراین یکی از راه‌های تشخیص عملکرد در موارد مختلف پرسش از امام است که ایشان در تطبیق و تشخیص موضوع خارجی نیز پاسخ داده و راه را برای فرد مکلف روشن‌تر کنند.

کظم غیظ از اعداء

این روایت به‌خوبی می‌تواند برخی شرایطی که در آن تقیه لازم است را روشن کند. نخست کظم غیظ و تقیه از اعداء در دولت ایشان، یعنی جایی که قدرت و حکومت دشمنان استقرار دارد، پس یکی از قیودی که باید به آن توجه شود، استقرار حکومت اعداء است، به همین خاطر اگر دولت، دولت اعداء نباشد، حکم کظم غیظ از اعداء که در این روایت آمده، برای آن وجود ندارد و افراد می‌توانند غیظ نسبت به دشمنان را اگر مفسده دیگری بر آن مترتب نشود در این حالت ابراز کنند، حال چه به‌صورت معانده و دشمنی کردن با فعل باشد و چه به‌صورت مآظه و دشمنی در زبان. دوماً اشاره شد که در روایت‌گویی علت این نوع عملکرد نیز بیان شده است و آن بزرگ ماندن شیعیان، عدم تسلط دشمن بر آن‌ها و در نتیجه به ذلت نیافتادن ایشان می‌باشد؛ حال با توجه به این تعلیل می‌گوئیم که تشخیص وقوع یا عدم وقوع این حالت برای افراد تا حدّ زیادی میسر است و ایشان در مقاطع مختلف می‌توانند تشخیص دهند که عدم تقیه در این موضع موجب ذلت می‌باشد و بنا بر تشخیص خود تقیه کنند، کما اینکه گاهی ممکن است عکس آن موجب ذلت شود و حکم نیز به تبع موضوع تغییر کند.

تقارب امر و شدت تقیه

مشکل عمده‌ای که در تحلیل این روایت به آن برمی‌خوریم، معنی هذا الامر است؛ همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، برخی همچون علامه مجلسی (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۱۸۳/۹) و مرحوم مازندرانی (مازندرانی، ۱۳۸۲ق: ۱۱۶/۹) در شرح کافی خود هذا الامر را به قیام حضرت حجت ارواحنا له الفداء تفسیر کرده‌اند که نمی‌توان آن را تنها معنای ممکن برای این روایت در نظر گرفت؛ چراکه ممکن است امر معهود بین امام و راوی چیزی غیر از قیام امام زمان ارواحنا له الفداء باشد که ما از آن اطلاع نداریم، همچون زوال بنی امیه و روی کار آمدن بنی عباس یا یکی از قیام‌های در شرف وقوع در آن زمان همچون قیام جناب زید بن علی علیه السلام؛ بنابراین، روایت از این نظر برای ما مجمل شده و نمی‌توانیم از آن برای فهمیدن موضوع تقیه استفاده کنیم، لکن در بخش تقیه در اجتماع به نکته دیگری که می‌توان از روایت برداشت کرد، اشاره خواهیم نمود.

استثناء بعضی موارد از تقیه

در این روایت امام علیه‌السلام خودشان به بیان موارد تقیه می‌پردازند و آن را در هر امری غیر از دو چیز جایز می‌شمارند؛ گویی در این روایت و امثال آن که اشاره به آن‌ها گذشت، امام می‌گویند مکلفان هر کجا که حس کردند وظیفه‌شان در این هنگام تقیه است می‌توانند تقیه کنند، به جز در این دو مورد که به شکل مبسوط احتمالات مطرح شده در تفسیر آن را در بخش دوم ذکر کردیم. آنچه درباره مشخص وظیفه در این روایت می‌توان فهمید همان است که قبلاً نیز برداشت کرده بودیم، مبنی بر اینکه نخست خود مکلف باید تشخیص دهد کجا وظیفه‌اش تقیه است و کجا غیر آن و دوماً براساس تفاسیر ذکر شده نسبت به این استثنائات می‌گوئیم که امام می‌تواند در تشخیص موضوعات مکلف بنابر آنچه که صلاح می‌داند و تشخیص می‌دهد که اقتضای این زمان است، تصرف کرده و مورد یا مواردی را خارج و یا داخل کند.

امارت

این روایت، نحوه مواجهه حکومت معصومان علیهم‌صلوات‌الله با مردم را بیان می‌کند و همان‌طور که پیش‌تر در آن گذشت، تقیه در این موضع به معنی مدارا و درک درجات مختلف مردم است؛ چراکه همه به یک شکل نمی‌اندیشند و ممکن است در بعضی موارد اشتباهات و یا نقص‌هایی در تفکر و عملکرد آن‌ها وجود داشته باشد، امام می‌گوید در چنین شرایطی شما در عین حال که باید سعی در رشد و اصلاح مردم به مسیر درست داشته باشید، باید طوری رفتار کنید که مردم زده نشده و با شما همراه شوند.

۲. اجتماع

عصر معصومان علیهم‌صلوات‌الله

با توجه به آیات و روایاتی که پیش از این در بخش فردی مطرح کردیم، می‌توان به این نتیجه رسید که در عصر نص، معصومان علیهم‌السلام علاوه بر تبیین ضرورت و بیان حکم تقیه، ضمن اینکه افراد را دعوت به التزام به این حکم الهی می‌کردند، گاهی نیز خودشان به‌طور مشخص در شناخت برخی مصادیق و مواضع تقیه وارد شده و آن را برای جامعه شیعیان تبیین می‌کردند، همچون روایت قیام للولاه؛ گاهی نیز ایشان به‌طورکلی، نوعی عملکرد برای شیعیان مشخص می‌کردند که برای مثال در این برهه با توجه به مقتضیات زمان باید تقیه بیشتر شود؛ این آن نکته‌ای است که گفته شد در این بخش در مورد روایت تقارب امر به آن اشاره خواهد شد که تقارب امر به هر معنایی که باشد می‌تواند این را برساند که ائمه علیهم‌السلام برای شیعیان در برهه‌های متعدد راهبرد مشخص می‌کردند که مثلاً در این هنگام باید تقیه بیشتر و یا کمتر شود. همچنین با توجه به شرایط، برخی موارد را در عین اینکه

موضوعاً می‌توانند داخل در حکم تقیه باشند، از حکم تقیه خارج و در آن دستور به عدم تقیه بدهند، همچون روایت استثناء بعضی موارد از تقیه. در بیان دیگری نیز ممکن است به شیعه ضابطه‌ای بدهند که در آن شرایط، براساس آن ضابطه موضوع را شناخته و مطابق آن عمل کند، همچون بیان مناط عدم ذلت در روایت کظم غیظ از اعداء.

حال با نظر به کلام بالا می‌گوئیم اقل آن مسئولیتی که امامان شیعه در قبال مسأله تقیه برعهده داشته و براساس آن عمل کرده‌اند این بوده که با در نظر گرفتن شرایط شیعه، در عین تأکید بسیار بر اصل شرعیت بلکه لزوم تقیه راهبردها و روش‌های عملکردی گوناگونی را برای جامعه شیعه مشخص می‌کردند تا براساس آن هم سلامت و هویت شیعه در مقابل خطرات گوناگون حفظ شود و هم جامعه شیعه به آن اهدافی که از سوی خداوند متعال برایش ترسیم شده نزدیک‌تر شود. موارد روایی و تاریخی که این نوع عملکرد را تأیید می‌کند، بسیار زیاد است که این مقال گنجای لازم برای آن را ندارد؛ شاید بتوان به وضوح سازمان وکالت شیعه و ارتباطات مخفی گسترده‌ای که پیش از غیبت صغری بین شیعیان وجود داشت را از جمله مهم‌ترین این اقدامات و این نوع عملکرد دانست.

عصر غیبت

بنابر تبیین بالا، شیعیان تا پیش از غیبت صغری، به‌طور دائم تحت نظارت معصومان علیهم‌السلام بوده و ایشان در شرائط مختلف راهبردهای گوناگونی برای اجتماع شیعه مشخص می‌کردند و همین عامل سلامت و پشت سر گذاشتن سختی‌ها در مقاطع مختلف بود. حال پرسشی که ممکن است پیش بیاید این است که آیا شیعه در عصر غیبت به‌حال خود رها شده است، به این معنا که هرکس باید بنا بر تشخیص خود، راهبردی انتخاب و براساس آن عمل کند و یا در عصر غیبت نیز اجتماع شیعیان راهبرد خاصی دارد که با توجه به شرایط مختلف توسط مرکزی تعیین می‌شود؟ اجمالاً پاسخ این می‌باشد که بنابر ادله متعدد مطرح‌شده در فقه، در عصر غیبت نیز، ائمه علیهم‌السلام برای شیعه راهکاری مشخص کرده‌اند تا در پرتو آن راهبرد اجتماعی شیعه در قبال مسائل مختلف من جمله تقیه مشخص شود و آن همان عنصر ولایت فقیه است که فقیه دارای شرایط، از طرف معصومان علیهم‌السلام دارای ولایت در امور مختلفه می‌باشد تا در حیطه‌ها و امور متفاوت با توجه به آنچه از طریق اجتهاد و استنباط از منابع دین، به‌دست می‌آورد، جامعه را به سمت اهداف الهی رهبری کند. پس در عصر غیبت همان وظیفه‌ای که در راستای مدیریت جامعه برای امامان ذکر شد، دقیقاً برعهده فقیه جامع‌الشرایطی که متصدی امور شیعیان است، نیز وجود دارد و او می‌باشد که باید مشخص کند در شرایط فعلی چه موضوعی محل تقیه است و چه موضوعی محل غیر آن. کماینکه در باب مهاده (صلح و آتش بس) ولی را مسئول تصمیم‌گیری می‌دانند (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۲۶۴).

چهارم. تقیه و جمهوری اسلامی

آنچه در مورد عصر غیبت گفته شد، کبرای عملکرد شیعیان در زمان غیبت را روشن می‌کند که وظیفه شیعه به‌طورکلی در عصر عدم ظهور معصوم، تبعیت و گوش سپردن به فرامین ولیّ فقیه می‌باشد؛ لکن گاهی ممکن است شخصی در عین اقرار و تسلیم نسبت به این کبری، در مبادی صغریات در مقام نظر سؤالاتی داشته باشد. به بیان ساده‌تر هرچند که می‌داند در مقام عمل باید هر آنچه ولیّ فقیه معین کرد امثال کند و این را از لحاظ نظری هم قبول دارد، لکن درخصوص برخی تصمیمات پرسش‌ها و شبهاتی دارد. حال درخصوص تقیه مقابل دشمنان در عصر حاضر ممکن است پرسش‌هایی از سوی برخی وجود داشته باشد، که بخش دوم و سوم این مقاله کاملاً به برخی از این استدلال‌ها پرداختیم و به تفصیل ثابت کردیم که هیچ کدام از ادله مذکور نمی‌توانند دلالتی بر مدّعی "لزوم تقیه به معنای عقب نشینی از باورها در مواجهه با انواع مختلف سختی" داشته باشند. پس از طرفی ادله مستشکلین را رد کردیم و از جهت دیگر گاهی برای طرح برخی اشکالات به نوع نگرش آن‌ها به برخی از مثال‌های نقض در متون دینی که برخی مواقع قابل استناد برای اثبات صغرای موردنظر ما بودند اشاره کردیم. اما در این بخش قصد داریم تا با اشاره به برخی مهم‌ترین بیانات، قسمتی از شناخت رهبر معظم انقلاب حفظه‌الله‌تعالی نسبت به شرایط فعلی که موجب راهبرد حال حاضر جمهوری اسلامی ایران در مقابل استکبار جهانی شده است را طرح و بررسی کنیم.

۱. ابتناء سیاست خارجی ما بر تقیه

سیاست خارجی ما باید متکی باشد به سه اصل عزّت و حکمت و رعایت تقیه؛ در آن مواردی که باید تقیه کرد... و [اما] تقیه؛ ممکن است شما بگوئید تقیه مال آن زمانی بود که یک دولت مسلطی بود، ما هم مخفی بودیم و از ترس او چیزی نمی‌گفتیم؛ خیر، همان وقت هم تقیه، مسئله ترس نبود؛ «التَّقِيَّةُ تُرْسٌ»، ترس است، اما ترس نیست. التَّقِيَّةُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ؛ تقیه سپر می‌باشد. سپر را کجا به کار می‌برند؟ بنده همان وقت در صحبت‌های پیش از انقلاب با بعضی‌ها می‌گفتم: سپر را که کسی زیر لحاف به کار نمی‌برد؛ سپر، مال داخل میدان جنگ است، مال هنگام درگیری می‌باشد (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۸/۱۱/۹).

به‌طورکلی یکی از اصول مهم در سیاست خارجی ما باید رعایت اصل تقیه باشد، لکن نه تقیه به معنای عقب نشستن از اهداف به محض احساس خطر، بلکه تقیه از دیدگاه رهبر معظم انقلاب آن سپر و ابزاری است که مؤمن باید در راه رسیدن به اهداف خود در برابر دشمن استفاده کند؛ ایشان در امتداد فرمایشات بالا خطاب به مسئولان می‌فرمایند که شما اگر قرار است کاری را انجام دهید،

لزومی ندارد دائم به زبان بیاورید، استکبار جهانی در حال حاضر دارای امکاناتی بر علیه شما می‌باشد و شما که می‌خواهید با او مبارزه کنید باید از اصل تقیه به‌عنوان عنصری اساسی استفاده کنید. البته همان‌طور که ذکر شد، تقیه باید همراه با عزت باشد، شاید بتوان این کلام را حمل بر همان مناطی کرد که در روایت کظم غیظ از دشمنان ذکر آن گذشت.

۲. ملاحظه واقعیت‌ها در عین فراموش نکردن آرمان‌ها

... آرمان‌ها را از نظر دور نداشت، راهبردها را نباید از نظر دور داشت، البته واقعیت‌ها را هم باید دید. اگر چنانچه واقعیت‌ها را نبینیم، راه را درست نخواهیم رفت؛ اما وجود واقعیت‌ها هم نباید ما را از راه‌هایمان منصرف کند. اگر چنانچه وجود یک صخره‌ای در راه موجب شود ما از راه برگردیم، خطا کردیم؛ اگر وجود این صخره ندیده گرفته شود و بی‌محابا انسان برود، باز هم خطا کرده؛ اما اگر چنانچه نگاه کنیم ببینیم در اطراف این صخره چه راه‌هایی را می‌توان ایجاد کرد، یا خود این صخره را چگونه می‌توان برداشت، یا در او منفذی ایجاد کرد یا راه موازی‌ای برای آن پیدا کرد، آن‌وقت این نگاه صحیح به واقعیت‌ها است.

گاهی برخی فکر می‌کنند برای رسیدن به اهداف باید چشم را روی واقعیت‌ها بست و بدون توجه به شرایط خارجی تنها باید به سمت هدف پیش رفت؛ از طرف دیگر برخی با نگرش به واقع و شرایط موجود آرمان خود را فراموش کرده و دست از اهدافی که داشتند می‌کشند؛ رهبر انقلاب هر دو عملکرد را خلاف حکمتی است که پیش از این از جمله عناصر مهم در راهبرد سیاست خارجی معرفی شده بود، دانسته و راه رسیدن به هدف را پیش رفتن به سمت هدف در عین نظر به آرمان‌ها می‌دانند. شاید با توجه به تمثیل مطرح شده بتوانیم بگوئیم که از نظر ایشان باید واقعیت‌ها را نگاه کرد و از دل واقعیت‌ها به اهداف و آرمان‌ها رسید.

۳. برطرف نشدن هیچ مشکلی با مذاکره!

هیچ مشکلی با ملاقات و با مذاکره حل نخواهد شد؛ هیچ مشکلی! من یقین داشتم که این عملی نخواهد بود، اما برای اینکه برای همه روشن بشود گفتیم خیلی خوب، این‌ها از خطایی که کردند و از برجام خارج شدند برگردند و همه تحریم‌ها را بردارند، بعد در مجموعه برجام شرکت کنند، حرفی نداریم؛ بنده می‌دانستم این نمی‌شود، خوب نشد، قبول نکردند. اگر مرضی ندارند، اگر راست می‌گویند خوب همین را قبول کنند؛ نخیر هیچ مشکلی را نمی‌خواهند [برطرف کنند]. خواسته‌های جدیدی را مطرح می‌کنند که طرف ایرانی قطعاً نخواهد پذیرفت؛ معلوم است دیگر؛ [می‌گویند] شما در منطقه فعال نباشید، شما به مقاومت کمک نکنید، شما در فلان کشور و فلان کشور حضور نداشته باشید، شما موشک نداشته باشید (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۹۸/۸/۱۲).

گاهی محاسبات انسان این‌طور است که اگر در مسئله‌ای خاص مقابل خصم خود کوتاه آمده و امتیازی بدهد، در مقابل آنچه که داده به‌همان اندازه یا بیشتر از دشمن خود امتیاز گرفته و خواسته خود را از این راه برآورده می‌سازد. اما اگر دانش سیاسی و تجربه مکرر انسان او را به این برساند که چنین معامله‌ای نه تنها برایش سودی ندارد، بلکه موجب از بین رفتن زمان و پتانسیل او خواهد شد، هرگز دست به چنین تعاملی نخواهد زد. آنچه که ما از استکبار جهانی و در رأس آن آمریکای جنایت‌کار، علماً و عملاً در مقابل خودمان دیده‌ایم، عدم فایده مذاکره و تسلیم خواسته‌های دشمن شدن بوده است و ما به‌وضوح در مقابل خود تجربیات کشور خودمان و دیگر کشورها را که در مقاطعی تن به خواسته جریان منحوس مستکبران داده‌اند را مشاهده می‌کنیم. هیچ عقل سلیمی در چنین شرایط و با چنین تجربیاتی تن به خواسته دشمن نداده و خود را با دست خود مقهور دشمن نمی‌سازد. پس مرجع تصمیم‌گیری در هر عصر باید با ملاحظه شرایط و موضوع عصر خودش، نحوه تعامل با دشمن را انتخاب کرده و براساس آن سیاست خارجی و حتی داخلی کشورش را سامان دهد؛ درحال حاضر نیز آنچه از سمت دشمن دیده شده و شرایطی که ما درش قرار داریم، به‌شکلی است که بهترین و بلکه تنها راه برون‌رفت از دشواری‌ها، مقاومت در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی و تلاش درونی برای استحکام می‌باشد.

۴. نبود مانع برای بیان حقیقت

جمهوری اسلامی ایران موضع خود را صریح و محکم اعلام کرد و نشان داد که زیر فشار ملاحظه سیاسی قرار نمی‌گیرد و ملاحظات جهانی موجب نمی‌شود که او از قدرت‌های بزرگ و ملاحظه‌گر دنیا تقیه کند. امروز ما برای اعلان موضع صریح در مقابل ظلم آمریکا و مراکز قدرت، هیچ‌گونه مانع و رادعی نداریم. ما حقیقت را بیان می‌کنیم (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۰/۸/۲۱).

جمهوری اسلامی ایران درحال حاضر امید تمام مستضعفان جهان بوده و تنها قدرتی است که به‌طور مستقل و مستقیم مقابل نظام سلطه ایستاده است و این ایستادگی طبیعتاً به‌شکل پنهانی و بدون بروز و ظهور نخواهد بود، به همین خاطر است که در مقاطع مختلف این ایستادگی و مقاومت در قالب اتّفاقی عینی خود را نشان می‌دهد؛ در جمع میان این کلام و کلام نخست که لزوم تقیه در عصر حاضر بود می‌گوئیم، منظور این است که اگر حرکت به سمت هدف و آرمان‌ها در جایی به‌شکل مخفی و بدون اعلان و برانگیختن حساسیت دشمن ممکن بود، باید به همین شکل عمل کرده و بیش از حد ضرورت فعالیت‌های خود را ظاهر نکنیم، اما گاهی مسأله آن‌قدر مهم و بزرگ و مبنایی است که نمی‌توان آن را به‌شکل پنهانی و بدون اظهار پیش برد، همچون اهداف و آرمان‌های استکبارستیزانه جمهوری اسلامی و کارهایی مانند قطع ایادی بیگانه از سرزمین‌های اسلامی همچون مسأله

فلسطین که این مسأله هرگز جای تقیه و عدم اتخاذ موضع صریح نیست، بلکه باید با توجه به آرمان‌ها و ایده‌های مهم و بنیادین جمهوری اسلامی در این مواضع اتفاقاً به شکل صریح اظهار نظر کرده و سعی در رسیدن به اهداف خود داشته باشد، هرچند که ممکن است در جزئیات حرکت خود به سمت این آرمان، به شکل مخفی و تقیه‌وار عمل کند؛ مثال دیگری که می‌توان در این زمینه طرح نمود، مقابله جمهوری اسلامی با تلاش‌های اکید دشمن نسبت به دستیابی به دارایی‌ها و ذخایر ملی کشور است؛ چراکه یکی از مهم‌ترین بلکه شاید مهم‌ترین دلیل عداوت مستکبران با جمهوری اسلامی این است که هم دست استکبار را از ذخایر ملی خودش قطع کرد و هم به جهان فهماند که می‌توان از تحت سیطره پوشالی قدرت‌های به ظاهر بی‌بدیل شرق و غرب خلاص شد.

۵. غایت تلاش دشمن و نتیجه نگرستن او

بنده بارها گفته‌ام، هر کاری که آمریکا و نظام سلطه همراه آمریکا، درباره ایران و علیه ایران و ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی می‌توانستند انجام بدهند، انجام داده‌اند؛ هر کاری نکردند، چون نمی‌توانستند انجام دهند، یک دلایلی وجود داشته، به خاطر آن دلایل نمی‌شد انجام دهند؛ هر کاری ممکن بوده انجام بدهند، انجام داده‌اند در دشمنی. و نتیجه این است که مشاهده می‌کنید؛ این درخت عظیم، این شجره طیبه، شجره طوبی، روزه‌روز اقتدار پیدا کرده؛ این بنای مستحکم، هر روز مستحکم‌تر از گذشته خودش را به رخ دشمن می‌کشد. آن وقت اینجا است که واژه مقاومت معنا پیدا می‌کند؛ اینکه ما می‌گوئیم «نیروهای مقاومت، جریان مقاومت و جبهه مقاومت»، یعنی این؛ یعنی یک حقیقتی به نام اسلام در دوران معاصر سر بلند کرده است که این حرکت عظیم اسلامی، صدسال پیش، پنجاه سال پیش نبود، امروز وجود دارد که گریبان نظام سلطه را محکم می‌گیرد و برای آزادی و عدالت اقدام می‌کند؛ این به وجود آمده؛ آن‌ها هر توانی که دارند، می‌خواهند در مقابل این به خرج بدهند که این را عقب برانند؛ اینجا است که «فَلِدْلِكَ فَادُعُ وَاسْتَقِم»؛ هم دعوت لازم می‌باشد، هم استقامت لازم است؛ مقاومت یعنی این. (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۹۸/۹/۶).

در آخر توجه به این نکته بسیار مهم است که ما بنا بر تفکر عمیق اسلامی که پیش از این برخی مصادرش نیز گذشت، قائلیم که مسلمانان در مقابل مستکبران و کسانی که با ایشان دشمنی دارند، مأمور به مقاومت و ایستادگی هستند و تقیه به عنوان اصلی ثانوی، بالعرض و به تبع شرایط است که برایشان لازم می‌شود؛ به تعبیر دیگر، تقیه تاکتیکی در ضمن مبارز است، نه عنصری مقابل آن که با استناد به تقیه بتوان مقاومت را زیر سؤال برد؛ پس از بیان این نکته اضافه می‌کنیم که با توجه به تجربیاتی که جمهوری اسلامی در مقابله و معارضه با نظام سلطه داشته به وضوح این را درک کرده است که هرگاه از مواضع خود عقب کشیده و به دشمن روی خوش نشان داده، استکبار جهانی در

عین ندادن امتیازات مورد انتظار، پیش‌تر آمده و مطالبات خود را بیشتر کرده و در صورت ایستادگی جریان مقاومت در برابر زیاده‌خواهی‌ها، فشار خود را بیشتر نموده است؛ چراکه در مرحله نخست از تحت فشار گذاشتن توانسته بود امتیازاتی به‌دست آورد، از این‌رو عقب‌نشینی و باز کردن راه برای درخواست‌های مکرر استکبار جهانی هرگز راه خوبی برای آن‌ها نیست. از طرف دیگر می‌گوئیم که استکبار جهانی در این زمان از هیچ تلاشی برای به زانو در آوردن جریان مقاومت اسلامی کوتاهی نکرده است و هرچه پیش‌تر رفته در این راه ضعیف‌تر و جریان مقاومت قوی‌تر شده است، راهکار نهایی و اصلی که می‌تواند تمام سختی‌ها را به پایان رسانده و پیروزی را برای این جریان به‌دست آورد، امتداد مقاومت و استقامت بر آن تا زمان ناامید شدن نظام سلطه می‌باشد و هر راهی غیر از این در این شرایط جز سختی بیشتر و فاصله گرفتن از آرمان‌های اصیل اسلامی نخواهد داشت.

نتیجه‌گیری

نتیجه‌ای که به پشتوانه مباحث پیشین به‌طور خلاصه می‌توان گرفت این است که تقیّه نه تنها اصلی به‌معنای وادادگی در برابر دشمن به‌محض احساس خطر نیست، بلکه روشی برای مبارزه و مقاومت عاقلانه در تعارضات و تقابلات می‌باشد؛ اگر کسی در آیات متعدده قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام غور و تحقیق کند، اصل ممدوح بودن بلکه لزوم مجاهد بودن مؤمنان را به‌وضوح درمی‌یابد. اینکه کسی با استناد به برخی ادلّه تقیّه و بدون توجه به دیگر مستندات دینی، حکم به لزوم کرنش در برابر دشمن با هر مواجهه‌ای با سختی بدهد، قطعاً به‌خلاف خواست خداوند متعال حکم کرده است. هرچند که ممکن است گاهی حکم خداوند جلّ‌جلاله به مماشات و مهاده موقت با دشمن تعلق بگیرد، اما حکم کردن به‌صورت موجهه کلیّه در این حالت غیر از آن چیزی است که از قرآن و سنت به‌دست می‌آید.

تصمیم‌گیری درباره لزوم تقیّه و یا غیر آن در شرایط مختلف، در افراد برعهده خود ایشان و در جامعه برعهده امام معصوم و یا نایب او، یعنی ولیّ فقیه در عصر غیبت است که او با توجه به شرایط فعلی و تطبیق نظر شریعت بر آن حکم به نحوه تعامل با دشمن بدهد.

در عصر حاضر نیز با توجه به تقابل بین جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان نماینده و پیشران مستضعفان جهان و استکبار جهانی به سرکردگی آمریکای جنایتکار، نحوه عملکرد و مقابله با دشمن باید توسط ولیّ فقیه و براساس آنچه که او در شرایط فعلی تشخیص می‌دهد، انجام پذیرد.

از آنجا که ما باید در عین مشی عاقلانه، اهداف و آرمان‌های خود را نیز فراموش نکنیم، شرایط فعلی ما را به این رسانده است که تنها راه پشت سر گذاشتن سختی‌ها مقاومت مجدّانه و بدون وادادگی در برابر دشمن می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- با توجه به آنچه از رجوع به این لغت نامه‌ها برمی‌آید می‌توان فهمید اشکالی که شهید مطهری نسبت به ترجمه تقوا مطرح کرده‌اند قابل دفع بوده و می‌توان معنای ترس را در ذات معنای تقوا یافت (ر.ک به ده گفتار، ص ۱۶).



منابع

فارسی

- قرآن کریم
- ابن قولویه، جعفر بن محمد. (۱۳۵۶). کامل الزیارات. نجف اشرف: دارالمرتضویه.
- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۴۱۴ق). الاعتقادات. قم: المؤتمر العالمي للشيخ المفيد.
- صفری، نعمت الله. (۱۳۸۱). نقش تقیّه در استنباط. قم: بوستان کتاب.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب. بیروت: دار صادر.
- فیروز آبادی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۵ق). قاموس المحيط. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۹۸). هم‌زمان حسین علیه السلام. تهران: انتشارات انقلاب اسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۶). آیات ولایت در قرآن. قم: انتشارات نسل جوان.
- طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۹). اصول الکافی. مصطفوی. تهران: کتاب فروشی علمیه اسلامی.
- واقدی، محمد بن عمر. (۱۴۰۹ق). المغازی. بیروت: مؤسسه الأعلمی.
- ابن هشام، عبدالملک. (بی تا). السیره النبویه. بیروت: دارالمعرفه.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۸۷ق). تاریخ الامم و الملوک (تاریخ الطبری). بیروت: دارالتراث.
- ثقفی، ابراهیم بن محمد. (۱۴۱۰ق). الغارات. قم: دارالکتب الاسلامیه.
- ابن اثیر، علی بن ابی الکریم. (۱۳۸۵ق). الکامل. بیروت: دارصادر.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۹۰). انسان ۲۵۰ ساله. تهران: مؤسسه جهادی صهبا.
- انصاری، مرتضی. (۱۴۱۵ق). المکاسب. قم: المؤتمر العالمي بمناسبة الذكرى المئويه الثانيه لميلاد الشيخ الاعظم الانصاری.
- طوسی، محمد بن الحسن. (۱۴۱۴ق). الامالی. قم: دارالثقافه.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۲۹ق). الکافی. قم: دارالحدیث.
- برقی، احمد بن محمد. (۱۳۷۱ق). المحاسن. قم: دارالکتب الاسلامیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۷۵ق). اصول الکافی. کمره‌ای. قم: اسوه.
- مازندرانی، محمد صالح بن احمد. (۱۳۸۲ق). شرح الکافی - الاصول و الروضه. تهران: المكتبه الاسلامیه.
- فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی. (۱۴۰۶ق). الوافی. اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی (ع).
- مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی. (۱۴۰۴ق). مرآه العقول. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۶۲). الخصال. قم: جامعه مدرسین.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۹۹). طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن. نسخه الکترونیک تعاملی: انتشارات مؤسسه ایمان جهادی (صهبا).
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۹۷). ثلاث رسائل فی الجهاد. تهران: فقه روز.